کارگران جهان متحد شوید

پیک انترناسیونالیستی ۶

سال سوم ـ بهار ۱۳۷۸

- تشدید مبارزه طبقاتی تنها الترناتیو برای گشودن جبهه سوم
- اطلاعیه در باره بمباران یوگسلاوی توسط ناتو
- آگاهی طبقاتی از نظرگاه مارکسیستی
- چپ و اتحادیه ها ـ آیا اتحادیه ها ماهیت دوگانه ای دارند؟
- چرا رهایی ملی غیرممکن است

فهرست مطالب

مقدمه ۳
تشدید مبارزه طبقاتی تنها الترناتیو برای گشودن جبهه سوم ٤
پیام به سازمان کارگران کمونیست ۷
اطلاعیه در باره بمباران یوگسلاوی توسط ناتو ۸
آگاهی طبقاتی از دیدگاه مارکسیستی ۱۰
چپ و اتحادیه ها ـ آیا اتحادیه ها دارای ماهیت دوگانه ای هستند؟ ۱۵
چرا رهایی ملی غیرممکن است ۲۰

****

نشریهٔ پیک انترناسیونالیستی که هر فصل یکبار انتشار می یابد به تحلیل و تشریح مسائل تئوریک ـ سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد . مقالات ترجمه شدهٔ مندرج در این نشریه از میان مطبوعات "جریان کمونیست بین المللی " و "دفتر بین الملل برای تشکیل حزب انقلابی" انتخاب گردیده است .
مسئولیت گزینش و انتشار این مطالب بعهدهٔ هیئت مسئولین پیک انترناسیونالیستی و مسئولیت مسائل مربوط به ترجمه ، بعهدهٔ مترجمین مقالات میباشد. تنها مطالبی که به امضای پیک انترناسیونالیستی درج میگردد منعکس کننده نظرات رسمی نشریه است .

****

Peyke Anternasionalisti
(Internationalist Messenger)
No:6 Spring 1999

بهاء برای اشتراک چهار شماره سالانه معادل ۱۲ دلار امریکا

مقدمه

بهار ۱۳۷۸را به خاطر بسپارید. یکی از تلخ ترین فصول زندگی کارگران ایران در دهه اخیر را به خاطر بسپارید. اندوه این بهار بی نشاط چندان بود، که روزهای سیاه دوران جنگ، در برابرش، «خاطره ای خوش» جلوه می نمود. صبحهای خسته و خواب الود این فصل سرشار از اضطراب بود. به هر بامداد، با انتظار خبر تعطیلی کارخانه، کار اغاز می گشت. و هر شام، اکنده از خشمی فرو خورده، شرمسار از غم نان فرزندان، پایان می یافت. فریاد تغییر این وضع جهنمی جای خود را به سکوت ناشی از رضایت دریافت بموقع دستمزد سپرده بود. و دیگران که این سکوت را شکستند، برای زنده ماندن و کار کردن بود، و چه تلخ. در بهار ۱۳۷۸ میلیونها انسان استثمار شده، تلخ ترین روزهای زندگی در نظم نکبت بردگی مزدی، در دهه اخیر را تجربه کردند.

این بهار اما در عین حال، فصل طنز تاریخ هم بود. فصل روزهای عبرت نیز. شادی مالکان و مدیران صنایع به اوج رسید. هلهلهٔ مؤمنان به اسلام و نظام تماشایی بود. استثمارگران و همهٔ انانی که چرخ بر مرادشان می گشت، فصل پر حرارتی از سر گذراندند. برای انان، این فصل، سرشار از بشارت بود، سر شار از «نشاط» بود. بشارت «دمکراسی» و «نشاط جامعهٔ مدنی». و نوید سودهای هنگفت هم.
روز نامه های رنگین و پر تیراژ جبهه جامعه مدنی همچون پرچم های کوچک جشنی پرشکوه در دستهایشان بازی میکرد. انچنانکه گرسنگان را نیز وسوسه میکرد. وسوسه شنیدن نجواهای «اصلاح نظام»، همزمان که پنجه های مرگ زای مدافعین جامعه مدنی بر گلوی کارگران میفشرد. این بهار ادامهٔ خزان بیرحم گذشته بود. در این فصل، کارگران بی سازمان، همچون کودکان برهنه در معرض طوفان استثمار بر خود لرزیدند. این بهار ارمغان مشترک اوباشان اسلام، مدافعان جامعه مدنی و اتحادیه اروپا بود. این خزان طولانی، ارمغان کل طبقه بورژوا بود. بهار ۱۳۷۸ را بخاطر بسپارید.

در این شماره پیک انترناسیونالیستی، نگاهی به اوضاع جنبش کارگری دردوره اخیر خواهیم داشت. **«تشدید مبارزه طبقاتی، تنها الترناتیو جبههٔ سوم»** با توضیح شرایط جنبش کارخانه ها در ایران موانع موجود در مسیر پیشروی این جنبش را بر می شمارد.

طی ماههای گذشته بربریت نظم حاکم، بار دیگر چهره واقعی خود را نمایان کرد. هزاران انسان بی گناه قربانی بمباران ناتو و کشورهای پیشرفته «مهد دمکراسی» شدند. ارتش یوگسلاوی و ناسیونالیستهای کوسوو جنایات بیشماری افریدند. در سویی این جنایت با حمایت اشکار نهادهای بین المللی حقوق بشر انجام گرفت و در سویی دیگر به نام قانون و ملت و یا دفاع از حقوق ملی. این جنگ ناشی از اختلافات دیپلماتیک، یا بدخواهی این یا ان سیاستمدار نبود. این پیش درامد جنگ های ویرانگر اتی است . وقایعی که بیانگر زوال و سقوط نظام سرمایه داری و تلاش طبقه حاکم برای حفظ ان میباشد. احزاب سیاسی نظم موجود در دو طرف این جنگ صف ارایی کردند. جناح چپ مانند همیشه، به دفاع از جنایتکارانی که در موقعیت تدافعی قراردارند برخاست و با شعار ضد امریکایی، برجایگاه ضدانقلابی اش درجنگ سایه افکند. **«اطلاعیه درباره بمباران یوگسلاوی توسط ناتو»** موضع کمونیستهای انترناسیونالیست را در قبال جنگ بیان میکند. این اطلاعیه بوسیله «دفتر بین المللی برای حزب انقلابی» و با امضای مشترک این دفتر، یاداشت های انترناسیونالیستی، صدای کارگر (لس انجلس) و پیک انترناسیونالیستی انتشار یافته است .

مسئله اگاهی طبقاتی یکی از مهمترین موضوعات بحث در جنبش کارگری بوده است.چرا که، علت وجودی یک سازمان انقلابی و چشم انداز مبارزاتی ان تنها از این دریچه قابل توضیح است. در مقاله **«اگاهی از نظرگاه مارکسیستی»** سازمان کارگران کمونیست کوشیده است تا بگونه ای موضوعی تاریخی مقوله اگاهی طبقاتی را بررسی نماید. در این شماره، بخش نخست این مبحث و ادامه ان را در شماره های اتی پی میگیریم.

«چپ و اتحادیه ها» عنوان قسمت دیگری از سلسله مقالات «اتحادیه ها برعلیه طبقه کارگر» میباشد. در این بخش نظراتی چون «ماهیت دوگاه اتحادیه ها بوروکراسی اتحادیه ای و مراحل مختلف مبارزه کارگری در دوران فعلی» مورد بحث قرار میگیرد.

در ادامه ترجمه جزوه ملت یا طبقه، بخش دیگر از این مبحث در این شماره امده است. در این قسمت با عنوان **«چرا رهایی ملی غیر ممکن است»** ، به چند نمونه تاریخی در کشورهای پیرامونی اشاره میشود.

به امید انقلاب جهانی کارگران و رهایی بشریت

بهار ۱۳۷۸

تشدید مبارزه طبقاتی

تنها الترناتیو برای گشودن جبهه سوم

طی یکسال گذشته بورژوازی و در راس ان مدافعین جامعه مدنی یکی از بزرگترین حملات خود را برعلیه کارگران عملی ساختند. این حمله خود را به شکل سیاست کاهش هرچه بیشتر دستمزدها از یکسو و موج بیکار سازیهای گسترده از سوی دیگر نشان داده است. بطوریکه دهها کارخانه حتی از پرداخت به موقع دستمزدها خوداری کردند و بیش از همین تعداد یا تعطیل شده و یا در شرف تعطیلی قرار گرفتند

حمله به سطح معیشت کارگران

بحران اقتصادی، بورژوازی را در سراسر جهان مجبور میسازد تا حملات خود به کارگران را شدت بخشد. هر روز شاهد بسته شدن این یا ان کارخانه و یا کاستن از تعداد شاغلین هستیم. بازتاب عملی این وقایع پرتاب شدن بخش عظیمی از انسانها به اردوی بیکاران است. بنابر اظهارات نهادهای رسمی سرمایه داری جهانی، از جمله سازمان جهانی کار که رتق و فتق امور قانونی استثمار و چگونگی کنترل مبارزات کارگری را برعهده دارد، میزان بیکاری از ۸۰۰ میلیون نفر در سال ۱۹۹۴ به ۱ میلیارد نفر در سال ۱۹۹۸ رسیده است.

پاسخ سرمایه داران به بحران درهمه جا یکی بوده است. بزرگترین کشورهای صنعتی مدتهاست که سیاست، کاهش هزینه های اجتماعی، بیکارسازیهای گسترده و انجماد دستمزدها را اتخاذ کرده اند.

بحران درکشورهایی چون ایران، با اقتصاد ضعیف و نقدا ورشکسته و توان رقابتی محدود در بازار جهانی، شدیدتر و فلج کننده تر عمل میکند. طبیعتا سرمایه داران و در راس ان دولت، به مثابه بخشی از بورژوازی جهانی، همان سیاست هایی را بر می گزینند، که سرمایه داری بین المللی برای بقا سیستم پوسیده حاکم بکار می بندد. بر این مبنا چندان تعیین کننده نیست که کدامیک از باندهای سرمایه داری و با چه شکلی از حکومت پارلمانی قدرت را قبضه میکنند و کدام سیاست اقتصادی را اتخاذ مینمایند.

پاسخ همه انها به بحران یکی است: قربانی کردن کارگران از طریق انتقال بار بحران بردوش انان.

امروز تازه اغاز حملات مدافعین جامعه مدنی به سطح معیشت کارگران است. هرچه بحران وخیم تر شود که میشود، بر شدت حملات انها نیز افزوده خواهد گشت. همانطور که برنامه اقتصادی دولت نشان داده است، انها تقلا میکنند تا بار عواقب بحران را با هزار حیله و نیرنگ از طریق صرفه جویی در هزینه های عمومی، کاهش شدید دستمزدهای واقعی و بیکار سازی گسترده تر، بردوش کارگران منتقل نمایند.

میزان افزایش دستمزدها برای سال ۷۸ مانند همیشه به معنی کاهش دستمزدهای واقعی بود. بنابر محاسبه بانک مرکزی در سال ۷۶ حداقل هزینه یک خانواده ۵نفری ۱۴۳ هزار تومان در ماه بود. در سال ۷۵ تشکلهای وابسته به دولت، خانه کارگر و شوراهای اسلامی، خواست حداقل دستمزد برابر با ۶۲ هزار تومان را پیش کشیده بودند. این درحالی است که در سال ۷۸ با احتساب افزایش متوسط قیمت مایحتاج عمومی تا سطح ۴۰ درصد میزان حداقل دستمزد تنها چیزی در حدود ۳۶ هزار تومان در نظر گرفته شده است.

بروال هرساله از قبل روشن بود که بالا رفتن قیمتها نه تنها میزان ناچیز افزایش دستمزدها به میزان ۱۹درصد را خواهد بلعید بلکه حتی در مقایسه با گذشته ، ان را کاهش نیز خواهد داد. این سناریویی است که انرا هرساله تکرار میکنند و طبقه کارگر نیز نسبت به سال قبل فقیرتر میگردد.

علاوه بر کاهش دائمی دستمزدهای واقعی، بیکاری نیز سایه شوم خود را هر روز بیش از روز قبل بر زندگی کارگران میگستراند. طی سال گذشته چندین کارخانه ورشکسته شدند، دهها کارخانه در معرض ورشکستگی قرار گرفتند و برخی نیز تحت عنوان اصلاحات ساختاری، موقتا از فعالیت باز ایستاده اند. بدین ترتیب هم اکنون هزاران کارگر یا بیکار شده اند و یا در معرض بیکاری قرار دارند. ترجمه این وضعیت در زندگی اجتماعی، سقوط هرچه بیشتر خانواده های کارگری، انسانهای لگدمال شده و سرکوب شده به قعر فقر و بی حقوقی است . شدت وخامت اوضاع تا درجه ای بوده است که مبارزات کارگری بطور کلی به مبارزه برای دریافت حقوق های عقب افتاده و تلاش برای ممانعت از بیکارسازیها، معطوف گردید. بطوری که مبارزه برای افزایش دستمزدها، که میتوانست زمینه مناسب تری را برای سراسری شدن مبارزه فراهم اورد با دشواریهای بزرگی روبرو گشت. مبارزه ای که در شرایط فعلی اگاهی و همبستگی طبقاتی بیشتری راطلب میکند.

مبارزات کارگری

طبیعتا در مقابل تعرضات وحشیانه سرمایه داری به سطح زندگی کارگران، انها بازیگر منفعل و بی تفاوت صحنه نخواهند بود. بموازات انکه حملات سرمایه گسترش میابد، گرایش به مقابله و مبارزه برانگیخته میشود و طبقه ناگزیر میگردد تا وارد مبارزات وسیع تری شود. اما میزان پیشروی و دستاوردهای طبقه در این مبارزه به میزان همبستگی طبقاتی و سازماندهی اگاهانه و چشم انداز انقلابی که طبقه در پیشاروی خود ترسیم میکند گره خورده است.

طی سال گذشته از مجموع ۱۰۰ حرکت کارگری ، ۷۰ مورد حول مبارزه برعلیه بیکارسازیها و پرداخت دستمزدهای عقب افتاده با میانگین ۶ تا ۷ ماه و ۱۳ مورد حول مبارزه برای افزایش دستمزدها متمرکز بوده است . این مبارزات که اخبار کلی ان در رسانه های همگانی داخل و بموازات ان در مطبوعات اپوزیسیون نیز انعکاس یافت در اشکال متفاوتی (اعتصاب، راهپیمایی و تظاهرات، گردهم ایی و خلاصه درگیری مستقیم با پلیس) جریان یافت که متداولترین ان اعتصاب بود. اما انچه بیش از هرچیز در این میان برجسته بوده است، این حقیقت است که با توجه به اینکه تعداد حرکات کارگری زیاد بود، با توجه به اینکه ، برخلاف گذشته، کارگران به اخبار مبارزات کارگری در مناطق دیگر دسترسی داشتند، بورژوازی موفق گشته است کلیه این مبارزات را در سطح مشکلات یک کارخانه محدود سازد و از گسترش و سراسری شدن ان، یعنی شکلی از مبارزه که موفقیت ها و پیروزیهای کارگری سخت به ان گره خورده است، ممانعت نماید. این ناکامی طبقه را نمیتوان صرفا با وجود اختناق و جو سرکوب توضیح داد، گرچه این مسائل میتوانند پروسه شکل گیری یک حرکت سراسری را کند کنند. اما بسیاری از اعتراضات کارگری اخیر بجای انکه از طریق همبستگی و هماهنگی با سایر کارگران محدودیت ها و ایزوله گی خود را بشکنند، با دخالت مدافعین جامعه مدنی، شوراهای اسلامی ، نمایندگانی از خانه کارگر و حمایت مدافعین «تاکتیکی» انها در چپ، از میان کارگران و کارخانه ها به درون خانه های کارگر رژیم، کشیده شد و تلاش گردید تا درباره سرنوشت و چگونگی ادامه انها، در این مراکز تصمیم گیری شود.

اوج دخالت گری این ارگانها خود را در اول ماه مه نشان داد. جایی که خانه کارگر توانست با فراخوان برای برگزاری اول ماه مه در مهمترین شهرهای کشور از جمله تهران، تبریز، اصفهان، قزوین، همدان و . . . کارگران را به خیابان بکشاند و از اعتراضات کارگری بعنوان سکویی برای جنگ قدرت درونی خویش سود جوید. قعطنامه سراسری که در ان حمایت و اجرای قانون کار و حمله به اتاق بازرگانی به عنوان عامل اوضاع وخیم اقتصادی فعلی، مهمترین بندهای ان را تشکیل میدادند، گواه این حقیقت است .

پس از بیست سال تجربه تشکلهای حکومتی، پس از بیست سال بیحقوقی اقتصادی و سیاسی اوضاع فعلی جنبش کارگری نشان میدهد که طبقه برای پیشروی با موانع بزرگ و جدی روبروست . این البته به مفهوم عدم وقوع حرکات اعتراضی نیست بلکه خطر اصلی این است که، حرکات کارگری با تمام دامنه و وسعت اش در دامهایی که بورژوازی میگستراند گرفتار اید و در نهایت به سکوی این یا ان جناح بورژوایی در قدرت یا در اپوزیسیون برای قبضه قدرت تبدیل شود. مسائلی چند چنین خطری را تقویت میکنند.

موانع موجود

ـ کشاندن کارگران در پشت جبهه بندیهای بورژوایی.

بورژوازی سعی میکند تا صرفنظر از استفاده از ابزارهای مستقیم سرکوب از جنگ درونی اش نیز برای سوار شدن بر موج اعتراضات کارگری و کنترل ان سود جوید. تبلیغات وسیع حول رسوایی های مالی. ترتیب دادن محاکمه های جنجالی برای جاری کردن عدالت، قطب بندی کردن جامعه در چهارچوب جنگ جناح های بورژوازی (اعم از درون حکومت و یا در اپوزیسیون) از طریق کشاندن درگیریهای جناحی به خیابانها . برجسته شدن این مسائل عملا از شدت حساسیت کارگران نسبت به مبارزات هم طبقه ای هایشان در سایر مناطق و کارخانه ها میکاهد و میدان عمل بیشتری را در اختیار ارگانهای این جناحها در جنبش کارگری، قرار میدهد.

ـ عدم وجود چشم انداز انقلابی

چشم اندازهایی که طی دهه های گذشته به عنوان کمونیسم در ایران ابراز وجود کرده اند، صرفنظر از اینکه به کدام قدرت امپریالیستی (روسی، چینی، البانی، کوبایی و . .) نزدیک بوده اند، جملگی برپایه برنامه خود، (برنامه دمکراتیک ،حداقل، انتقالی، مطالبات فوری و . . .) در مقابل یک برنامه انقلابی که نقدا مبارزه برای نفی کار مزدی را پرچم خود کرده است، قرار دارند. با گسترش مبارزه طبقاتی اینها هرچه بیشتر به جبهه دمکراسی و اصلاحات نزدیک میشوند و بدین ترتیب ماهیت واقعی خود را برملا میسازند. ایندسته از احزاب، بویژه اندسته که از امکانات رادیویی نیز برای تبلیغ و انتقال مواضع اصلاح طلبانه در میان کارگران پیشرو برخوردارند، زمینه های شکل گیری جوانه های یک حرکت اگاهانه، مستقل و انقلابی را تیره میکنند. بر این مسئله باید تبلیغات ضد کمونیستی وسیعی که پس از فروپاشی شرق براه افتاد تا جنایات استالینیزم، مائویسم و جنبش های رهایی بخش ملی را بجای کمونیسم قالب کند افزود. تبلیغاتی که تلاش دارد تا از طریق حمله مستقیم به اگاهی و تجارب تاریخی کارگران در ضرورت و امکان سازمان دادن یک جامعه انسانی، سرمایه داری و اصلاحات را تنها الترناتیو جلوه دهد.

ـ فقدان حزب طبقاتی

بر چنین بستری، فقدان حزب طبقاتی که از سیاست طبقاتی مستقل با چشم انداز کمونیستی حمایت میکند نه تنها قدرت مانور بیشتری را به بورژوازی و احزاب ان میدهد بلکه ادامه کاری و سمت گیری محافل و گرایشات کارگری برخلاف جریان را، به سوی یک چشم انداز کمونیستی کند ساخته و بدین ترتیب طبقه کارگر را از مهمترین ابزار سیاسی اش در نبرد طبقاتی یعنی حزب محروم میکند.
مجموعه چنین موانعی قدرت مانور طبقه کارگر و ابراز وجود مستقل ان را با دشواریهای بزرگی همراه میسازد

اما این همه بدین مفهوم نیست که نبرد طبقه ما خاتمه یافته و یا کاملا مغلوب گشته است. یا اینکه کارگران کاملا متقاعد شده باشند که مدافعین جامعه مدنی و دمکراسی (چه در درون حکومت چه در بیرون) میتوانند گره ای از مشکلاتشان بگشایند. برعکس این توهم و دنباله روی بیش از هر چیز ناشی از ان است که الترناتیو دیگری فعلا وجود ندارد.

چه باید کرد

در شرایط متعارف بدلیل بحران سرمایه داری هیچ حزب و دسته حکومتی و غیر حکومتی، قادر به ایجاد اصلاحاتی که به بهبود اساسی زندگی مردم بیانجامد نیستند. اینها تلاش میکنند تا با منحرف کردن مبارزه این توهم را در میان کارگران و توده های زحمتکش قوت بخشند که گویا بحران کنونی نه ناشی از سیستم پوسیده سرمایه داری بلکه ناشی از اتخاذ سیاست های غلط حاکمان در اداره امور جامعه و تقسیم ناعادلانه ثروت میان اقشار و نهادهای مختلف اجتماعی است، که با جابجایی قدرت، و اتخاذ سیاست های «اصولی و عادلانه» مشکلات حل خواهد شد. اما به محض بقدرت رسیدن جملگی این احزاب و فراکسیونها بسرعت در مقابل جنبش کارگری می ایستند و تحت عنوان بازسازی میهن به سرکوب ان همت میگمارند.

بحران اقتصادی که گریبان سرمایه را می فشارد و انرا مجبور میسازد تا با شدت بیشتری به سطح معیشت کارگران حمله کند، در عمل به عنوان پادزهری در مقابل وعده های سرخرمن فراکسیونهای مختلف بورژوایی عمل میکند. این تناقض فاکتوری است که طبقه را وامیدارد تا پس از هر عقب نشینی مجددا مبارزه را از سرگیرد و سرانجام با عبور از موانع و سردرگمی ها بدون کم و کاست روابط تولیدی سرمایه داری را به عنوان مناسباتی که این اوضاع را بازتولید میکند مورد سوال قرا دهد و برای نفی ان بکوشد. دراین چهارچوب و برای حصول به این هدف نقش حزب طبقاتی به عنوان بخشی از طبقه، بعنوان حزبی که با دخالت متشکل و اگاهانه خود در مبارزات جاری، دائما بر منافع درازمدت و اساسی پرولتاریا تاکید دارد و هر پیشروی را تنها با چشم انداز لغو کار مزدی درک میکند، اهمیت میابد. این بخش از پرولتاریا دارای یک وظیفه تاریخی است و در کسب استقلال طبقاتی نقش مهمی بازی میکند. بدون استقلال طبقاتی ، سرنوشت مبارزه طبقاتی همانند سرنوشت کسی است که بدون اشنایی با فن شنا خود را به دریا میزند. و استقلال طبقاتی تنها از طریق مواضع روشن سیاسی و تبدیل شعار لغو کار مزدی به پرچم پرولتاریا بدست می اید. به همین جهت درک موقعیت کنونی و داشتن یک برداشت روشن طبقاتی از اهمیت بسزایی برخوردار است.

بسیاری از کارگران وخیم تر شدن اوضاع در دوره پس از انتخابات دوم خرداد را تجربه کرده اند. انان بدرستی تاکید میکنند که تفسیر و توضیح وضعیت فعلی کافی نیست ، سوال این است که برای تغییر ریل مبارزه کارگران، برای رها شدن از اوضاع فعلی که بر جنبش ما تحمیل شده است، چه باید کرد. پاسخ به این سوال را بدین ترتیب میتوان محور بندی کرد:

۱ـ تجربه دو سال اخیر نشان داده است که، چگونه خانه کاگر و طرفداران بهبودی اوضاع بدست مدافعین جامعه مدنی و رئیس جمهوری، میدان را بدست گرفته اند. چگونه توهم امکان «اصلاحات اساسی» در میان بخش وسیعی از کارگران ریشه دوانیده است. دست به دست شدن روزنامه های منتشره توسط جبهه دوم خرداد در دست بخشی از کارگران بیانگر همین حقیقت است . طی این مدت نهادهای طرفدار حکومت کوشیده اند تا به هر شکل ممکن، مبارزه در چهارچوب قانون و دفاع از قانون کار را به خواسته های عمومی کارگری تبدیل کنند. احزاب و محافل رادیکالتر ایجاد تشکلهای صنفی را به میان میکشند و انرا راه برون رفت از مصائب فعلی قلمداد میکنند.
ما کارگران باید این حقیقت را اویزه گوشمان کنیم که منظور کلیه این جماعت از اصلاحات، حقوق مدنی و غیره حرکت در چهارچوب و در راستای منافع سرمایه داران است و نه کارگران . در این میان جز بی حقوقی بیشتر چیزی نصیب کارگران نمی شود. برای پیشروی مبارزه باید از مدافعان جامعه مدنی، مبلغین اصلاحات و دمکراسی فاصله گرفت و بر تشدید مبارزه و اتحاد طبقاتی پای فشرد.

۲ـنفی هرگونه دخالت سازمانهای کارگری سرمایه داری از جمله شوراهای اسلامی، خانه کارگر و نفی هرگونه سازمانیابی سندیکایی یا اتحادیه ای . چنین اشکالی از سازمانیابی طی دهه های گذشته چه در دوران حکومت شاهنشاهی و چه در دوران سیاه اسلامی تجربه شده است. و از انجائیکه درچهارچوب سرمایه داری اصلاحاتی که به بهبود اساسی زندگی کارگران منجر شود امکان پذیر نیست این سازمانها به مجرد شکل گیری در دستگاه دولتی استحاله یافته به موانعی بر سر راه مبارزات کارگری تبدیل میشوند. همانگونه که تشدید وخامت اوضاع زندگی کارگران در ایران و جهان طی بیست سال گذشته نشان داده است، طبقه کارگر راهی جز مبارزه برای نفی سیستم سرمایه داری ندارد. حتی

حفظ پیروزیهای موقتی تنها به توازن قوای میان کار و سرمایه بستگی دارد و سرمایه به مجرد بدست اوردن فرصت تمام امتیازات تحمیل شده را باز پس می ستاند.

۳ـ نفی هرگونه استفاده تاکتیکی از نهادهای بورژوایی، بی اعتنایی به فراخوان نهادها و ارگانهای حکومتی یا اپوزیسیونی برای ابراز نارضایتی . کارگران باید مخالفت های خود را در هر شکل ممکن از طریق بسط مبارزات خود از سطح یک کارخانه به یک منطقه و کل کشور، از طریق انتخاب نمایندگان، تشکیل هیئت ها، کمیته ها، شوراها و نهادهای ضروری دیگر مبارزه در گردهمایی ها و تجمعات کارگری تصمیم گیری کنند. ارگانهایی که بوسیله این تجمعات انتخاب شده اند در مقابل کارگران پاسخگو هستند. طبقه کارگر تنها از این طریق است که میتواند برای اعتصاب عمومی، تظاهرات و راهپیمایی فراخوان دهد و با در کنترل داشتن مبارزات خود بعنوان یک طبقه عمل نماید.

براین مبنا ما کمونیستها بعنوان بخشی از طبقه میبایست از تشکیل گردهمایی های عمومی کارگری و بحث و تصمیم گیری در انها حمایت کنیم و در این تجمعات به افشای سازمانها احزاب و تشکلهای ضدکارگری دست بزنیم .
در گردهمایی عمومی کارخانه هاست که امکان دخالت همه ما در تصمیمات فراهم میشود. افراد مورد نظرمان را میتوانیم انتخاب کنیم و مادامی که از منافع ما دفاع میکنند مورد پشتیبانی قرار دهیم و هرگاه ضروری دیدیم انها را عزل نمائیم. این گردهمایی ها همچنین میتوانند دخالت گری و تقسیم وگردش مسئولیت ها را تسهیل کنند. همین گردهمایها است که پایه های تدارک و شکلگیری شوراها و کمیته های کارگری را در هنگام برامد انقلابی تشکیل میدهد.
ما میبایست با برجسته نمودن خواسته های مشترک و اساسی طبقه، تلاش کنیم تا نیروی منزوی طبقه را که هریک به تنهایی در نقطه ای دست به اعتراض یا اعتصاب میزند در یک حرکت سراسری متحد گردانیم و از این طریق بر کلیت سیستم سرمایه داری یورش بریم . همانگونه که *مارکس* نوشت ***«بطور حتم هرگاه کارگران مبارزات جزئی روزمره با سرمایه را با ترس ببازند، از خودشان برای شروع یک جنبش بزرگتر سلب صلاحیت می‌کنند . . . در همانحال، طبقهٔ کارگر نبایستی در نتیجهٔ نهائی این مبارزات روزانه مبالغه کند . . . آنها نبایستی منحصراً مجذوب این جنگهای چریکی شوند . . . آنها بایستی بفهمند سیستم فعلی با تمامی بیچارگی‌هایی که به آنان تحمیل می‌کند، شرایط مادی و اشکال اجتماعی ضروری برای رهایی آنان را هم ایجاد می‌کند. بجای اندرز محافظه‌کارانهٔ "مزد عادلانه برای کار عادلانه"، می‌بایست بر پرچمشان شعار انقلابی "الغاء سیستم مزدی" را بنویسند.»***
در هر تظاهرات و اعتصابی این شعار را باید بر بیرق هایمان حک کنیم. هیچ راه دیگری جز تشدید مبارزه طبقاتی برای گشودن جبهه سوم، جبهه نفی سیستم کار مزدی و سازمان دادن جامعه ای انسانی وجود ندارد. **سام میکائیلیان**

پیام به سازمان کارگران کمونیست(CWO)

رفقای عزیز!
فعالین پیک انترناسیونالیستی گرمترین درودهای خود را به کنگره شما میفرستند. نشست عمومی سالانه شما در شرایطی برگزار میگردد که سرمایه داری جهانی عمیقاً در گرداب بحران فرو رفته و رقابت امپریالیستی در حال تشدید است . طبقهٔ کارگر که بار اصلی این بحران را بردوش میکشد آماج حملات سرمایه بر سطح معیشت و مبارزه اش قرار گرفته است . بدیهی است که جنبش سیاسی پرولتری و CWO بمثابه جزء مهمی از آن میبایست با خروج از انزوای تحمیلی طولانی مدت، جهت پاسخگویی به وظایف و نیازهای برخواسته از این شرایط بکوشد.

تولد نشریه پیک انترناسیونالیستی خود نشانهٔ آشکاری از پیشروی جنبش سیاسی پرولتری و به اهتزاز درآمدن پرچم چپ کمونیست بدست معدودی از فعالین جنبش کارگری ایران، در میان این بخش از پرولتاریای جهانی است . ما امیدواریم که کنگرهٔ شما کمک شایانی به شفافیت یافتن وظایف انترناسیونالیستی مشترکمان نماید. از همین رو با علاقه کار شما را دنبال کرده و مشتاق دریافت نتایج آن میباشیم . *
موفقیت شما را در اجرای وظایف کنگره آرزومندیم .

با درودهای انترناسیونالیستی
از طرف فعالین نشریه پیک انترناسیونالیستی
۱۹۹۹/۲/۸

* از پیک انترناسیونالیستی دعوت شده بود تا نماینده ای به کنگره بفرستد. اما به دلیل موانع فنی این کار امکانپذیر نگشت.

اطلاعیه دفتر بین المللی برای حزب انقلابی
درباره بمباران یوگسلاوی توسط ناتو

سرمایه داری یعنی امپریالیسم و امپریالیسم یعنی جنگ

چه ریاکاری! و چه نیرنگی!

هر روزه میلیونها انسان در چهار گوشه جهان برای حداقل معیشت، بسان حیوان استثمار میشوند. میلیونها نفر در فقر مطلق زندگی میکنند، ولی هیچکدام اینها سبب ازوردگی خاطر اقایان رسانه های جمعی بورژوازی نمی شود که سعی دارند ما را قانع نمایند که بمباران صربستان بخاطر «کمکهای انسانی» و «جلوگیری از قتل عام شهروندان» در کوسوو انجام میگیرد.

چه ریاکاری! و چه نیرنگی! اینها دروغگویان بیشرمی هستند!

صد البته اینها نویسندگان مزدور و مواجب بگیر سرمایه داری اند. انها فقط تابع یک منطق اند و ان منطق سرمایه داری است . سرمایه داران در تلاش برای کسب هرچه بیشتر سود و بقاء نظام، حاضرند دست به هرکاری بزنند.
انچه که اکنون در بالکان اتفاق می افتد در حقیقت ، تقابل بین قدرتهای امپریالیستی برای دستیابی و کنترل منطقه های نفتی، درامدهای نفتی و بازار و بازرگانی است . برخورد حاد برای حاکمیت بر کره زمین .

ایالات متحده امریکا سعی میکند که از شکل گیری بلوک امپریالیستی که ممکن است در اینده برای سرکردگی جهان با او به رقابت برخیزد، جلوگیری کند. این علت بسط ناتو در بالکان و منطقه اروپای شرقی است . امریکا با تسلیح و تجهیز ارتش ازادیبخش کوسوو با هدف تثبیت حضور نظامی در کوسوو میخواهد نفت منطقه قفقاز را در کنترل خود داشته باشد و دست اخر روسیه را (که هنوز دومین قدرت نظامی دنیا است) به یک نظاره گر صرف تبدیل کند. شاید مهمترین نکته این باشد که در این مسیر به ارزوی اروپا در نقش امپریالیسم مستقل نیز ضربه محکمی وارد کند.

اروپا در مقابل، با ژست شجاعانه، با حمایت از عملیات نظامی ناتو، تنها سعی میکند ریسک برکنار شدن کامل از

این منطقه مهم و حیاتی را از بین ببرد . در عین حال که در نظر دارد همزمان با تشکیل پول مشترک، به تشکیل نیروی نظامی مشترک نیز دست یابد .

صربستان باوجود موقعیت خود بعنوان قربانی، به هرحال امیدوار است که به اهداف استراتژیک خود به بمثابه قدرتی در منطقه که بورژوازی بومی را از درامد هنگفت برخوردار میسازد، دست یابد . برای انجام این کار صربستان هیچ وقت از وارد کردن فشار بر طبقه کارگر (شامل کارگران کوسوو) ابایی نداشته است . در دوره بزرگترین بحران اقتصادی، سرمایه داری حکومت صربستان باوجود نرخ تورم ۲۰۰۰ درصد در سال، انجماد دستمزدها را تثبیت کرد . استقلال داخلی تمامی فرمهای سیاسی و اقتصادی را منحل کرد و خشم میلیونها کارگر را غرقه درخون ساخت. این، با انچه که طبقات حاکمه در تمامی جهان انجام میدهند فرقی ندارد . جنگ به دلیل «حمایت انسانی» و یا «دفاع از ملیت» برافروخته نشده است . دلیل ریشه ای این جنگ، در تحرک دائمی سرمایه داری برای کسب هرچه بیشتر سود به هرقیمتی، نهفته است.

به همین جهت برای کمونیستهای واقعی، انتخاب میان این یا ان امپریالیسم مطرح نیست . ما، میان امپریالیسم کوچک و بزرگ تفاوتی نمی گذاریم . سیاست انتخاب میان به اصطلاح دیو و دیو بدتر، سیاست ناصادقانه و فرصت طلبانه ای است . هرگونه حمایت از این یا ان جبهه امپریالیسم حمایت از سرمایه داری و خیانت به امر سوسیالیسم میباشد .

هم در کوسوو و هم در بقیه اروپا، هم در روسیه و هم در امریکا، تنها راه برون رفت از منطق جنگ، جنگ طبقاتی است . حمایت و همدردی کمونیستهای انترناسیونالیست نثار کارگران، بویژه کارگران کوسوو و صربستانی است که سنگینی مضاعف استثمار سرمایه و فاجعه مستقیم پی امد جنگ امپریالیستی را بر دوش می کشد.

بر علیه جنگ! برعلیه سرمایه داری!

برای برپایی جنگ طبقاتی! برای ساختن حزب انقلابی

دفتر بین المللی برای حزب انقلابی ، صدای کارگر لس انجلس ،
یاداشتهای انترناسیونالیستی، پیک انترناسیونالیستی
۲۵ مارس ۱۹۹۹

آگاهی طبقاتی از نظرگاه مارکسیستی

Class Consciousness In The Marxist Perspectiv از انتشارات سازمان کارگران کمونیست

ترجمه م. شهرام

مقدمه

موضوع آگاهی طبقاتی با اینکه کمتر مورد بحث قرار گرفته اما هنوز سوژهٔ اصلی سیاست انقلابی محسوب می‌شود. این مسئله به منزله چشم‌انداز طبقه کارگر است که به یک درک واقعاً جمعی و پویا نسبت به وضعیت تاریخی‌اش دست یابد، وضعیتی که ما در آن چگونگی تکالیف و ساختار یک تشکل انقلابی را مشاهده می‌کنیم. در واقع، مفاهیم سازمانی، بعنوان نتایج منطقی از مسئلهٔ آگاهی بطور اعم و آگاهی طبقاتی بطور اخص حاصل می‌شوند.

در مقالهٔ زیر، این مسئله را از نقطه‌نظر ماتریالیسم تاریخی بررسی می‌کنیم. در این نوشته، تاریخ پرولتاریا و تحلیل کمونیست‌ها، از مارکس تا بحال، به بحث گذاشته می‌شود تا به استنتاجهایی دربارهٔ آگاهی پرولتاریا دست یافته و از این نتایج، راهنمایی در پراتیک سیاسی‌مان مهیا سازیم.

آگاهی "بطور اعم"

منشاء ایده یا آگاهی، بمدت هزاران سال ایدئولوگ‌های جامعه طبقاتی را مشغول نموده است. در جامعه باستانی فیلسوفانی نظیر افلاطون و ارسطو ایده را چیزی "ذاتی" ملاحظه می‌کردند که فقط با اندیشیدن آشکار می‌شود. پس از این ایده‌آلیست‌های اولیه، فلاسفه مسیحی بمانند آکیناس (Aquinas) به صحنه آمدند که خدا را منبع آگاهی بشری می‌دانستند. همراه با تکامل تولید سرمایه‌داری متفکرین ماتریالیست اولیه نظیر بیکن و دکارت پدیدار شدند با این استدلال که ایده نه چیزی فطری است و نه از آسمان نازل می‌شود بلکه به نوعی محصول هستی مادی بشری است. ماتریالیسم "بورژوایی" در نیمه قرن نوزدهم همگام با رشد عظیم سرمایه‌داری به اوج خود رسید.

ماتریالیسم بورژوایی در ایام حاکمیتش (تقریبا ۷۰-۱۸۴۰) با اتکاء به مباحث علوم طبیعی، با سرعت همهٔ ماتریالیست‌های ماقبل خود را پشت سر گذارد. فرض پایه‌ای این نوع ماتریالیسم بر این اساس بود که جهان مادی، مستقل از ما وجود داشته و برخورد با این جهان، منشأ آگاهی‌مان می‌باشد. تا اینجای کار، ماتریالیسم تاریخی با ماتریالیسم بورژوایی همراه است. علیرغم تمامی تلاش‌های مارکس‌شناسان آکادمیک در انکار آن، بی هیچ شکی، مارکس تحقیق بر روی آگاهی را از دید یک جهان مادی و مستقل از ذهن آغاز نمود. مارکس در "خانواده مقدس" چنین اظهار نموده است:

«برای فهم رابطهٔ ضروری ماتریالیسم با کمونیسم و سوسیالیسم، شعور زیادی لازم نیست . . . بشر همه دانش اش، درکش و غیره را از دنیای حسیات می‌گیرد و می‌سازد.» (مجموعه آثار، جلد ۴، صفحه ۱۳۸)

و لیکن، ماتریالیسم تاریخی عمیقاً از ماتریالیسم بورژوایی به طرق زیر متفاوت می‌باشد:

الف) ماتریالیست‌های بورژوایی آگاهی را همچون یک پدیده فردی مشاهده می‌نمودند که از برخورد درک حسی، عوامل فیزیکی و عوامل متابولیک (مثلا رژیم غذایی) بر فیزیولوژیَ وجود بشری منفرد حاصل می‌شود. لیکن مارکس به این راز پی برد که آگاهی، در وهلهٔ اول، نه یک مورد مربوط به فیزیولوژی، بلکه یک پدیدهٔ اجتماعی و تاریخی است، و گوناگونی‌های آگاهی با گوناگونی‌های اجتماعی -بخصوص موقعیت طبقاتی در جامعه- مرتبط است. ماتریالیسم مارکس نه از هستی انسان‌های منفرد بورژوازی، بل از هستی طبقات و روابط اجتماعی آغاز می‌گردد:

«مجموع این روابط تولیدی، ساختار اقتصادی جامعه را بنیان می نهد بنیان واقعی . . . که با اشکال معین آگاهی اجتماعی مطابقت دارد . . . این شعور انسان نیست که هستی‌شان را تعیین می‌کند بلکه برعکس، این هستی اجتماعی‌شان است که شعورشان را تعیین می‌کند.»
("مقدمه‌ای بر نقد اقتصاد سیاسی"، منتخب آثار، جلد اول، صفحه ۳۶۳، تاکیدات از ماست)

ماتریالیسم مارکس، دیالکتیکی نیز بود. هنگامیکه ماتریالیست‌های بورژوایی، انسان منفرد را بدینگونه می‌دیدند که منفعلانه تاثیرات حسی را دریافت نموده، و آنگاه به لحاظ فیزیولوژیکی آنها به شعور و آگاهی برگردانده می‌شوند، مارکس بر این استدلال بود که مشاهدات مادی خام، در اندیشه‌گی گیرندگانش فعالانه بازسازی و به شکل شعور درمی‌آید، که آنهم به نوبهٔ خود

بر مشاهدات تجربی اثر متقابل می گذارد. این همان معنای تزهایی درباره فوئرباخ است که مارکس گفت:

«۱- کاستی اصلی همه‌ی ماتریالیسم تاکنونی (شامل ماتریالیسم فوئرباخ نیز) اینست که در آن برابرایستا، واقعیت و حسیت تنها در قالب شی یا شهود فهمیده می‌شود؛ نه به مثابه فعالیت محسوس انسانی، یعنی پراتیک؛ و نه بگونه‌ای منتکی بر سوژه.

۹- بالاترین فرازی که ماتریالیسم نگروزی-یعنی ماتریالیسمی که حسیت را به مثابه فعالیت پراتیکی درک نمی‌کند، بدان دست می‌یابد، عبارت است از نگرش افراد منفرد و نگرش جامعه بورژوایی.»

(به نقل از "تزهایی درباره فوئرباخ"، ویرایش انگلس.)

نقل قول‌های بیشمار دیگری می توانستند این نکات را بیشتر روشن کنند اما قصد، نشان دادن این بود که برای مارکسیسم، آگاهی یک محصول تاریخی و اجتماعی بوده و بواسطه کنش متقابل "مشاهده تجربی" با شعور از قبل موجود، بدست آمده و با "پراتیک و درک آن پراتیک" پالایش می‌یابد. نقد این بینش، که شعور نتیجه مستقیم یا اتوماتیک "مشاهده تجربی" انسان‌های منفرد یا طبقات اجتماعی است، در حقیقت تمامی هدف برخورد مارکس با فوئرباخ بود، مبنی بر اینکه اینچنین دیدگاهی، آمپریسم و در نازلترین شکلش، ماتریالیسم بورژوایی است. معهذا، این ایده‌ها تداوم پیدا کرده و مؤیدان بزرگ خود را در جنبش کارگری یافت (حتی پس از اینکه مارکس این مسئله را حل و فصل نمود) و امروزه نیز هنوز اینچنین هست.

آگاهی پرولتاریا

ماتریالیسم تاریخی، برای درک پرولتاریا و همچنین برای درک پتانسیل و محدودیت‌های آگاهی طبقهٔ کارگر چهارچوبی فراهم می آورد. در یک طرف، پرولتاریا یک طبقهٔ منحصر به فرد در تاریخ می باشد یعنی یک طبقهٔ فاقد مالکیت که استثمار شده، بطور جمعی تولید می کند و بواسطهٔ تضادهای اقتصاد سرمایه‌داری دائماً وادار به مبارزه علیه بورژوازی می شود. جهت اقدام بدین مبارزه و کسب رَهایی اش تنها یک راه وجود دارد: از بین بردن مالکیت خصوصی و کلیه اشکال حاکمیت طبقاتی. برای پرولتاریا، آزادی از این طریق نه تنها ضروریست بلکه بخاطر موقعیت طبقاتی متفاوتش، توانایی انجام چنین کاری را نیز داراست. بدین ترتیب، پرولتاریا یک طبقهٔ انقلابی است و به همانگونه که مارکس در "نقد فلسفهٔ حق هگل" ابراز داشت:

«طبقه‌ای با زنجیره افکار رادیکال، طبقه‌ای در جامعهٔ بورژوازی که جزئی از آن نیست، . . . گروه اجتماعی که منحل کنندهٔ گروه‌های اجتماعی دیگر می‌باشد.»

مارکس اما، در همان نوشته یادآوری کرد که تجربهٔ پرولتاریا شرط کافی برای رهائیش نبوده و ضروریست تا آگاهی ("فلسفه") بدرون طبقه نفوذ یابد:

«به همانگونه که فلسفه سلاح مادی‌اش را در پرولتاریا می‌یابد، پرولتاریا نیز سلاح عقلانی‌اش را در فلسفه می‌یابد . . . فلسفه نمی‌تواند بدون بودن فراسوی پرولتاریا، خود را واقعیت بخشد و پرولتاریا نیز بدون درک فلسفه نمی‌تواند فراسوی خود رود.»

("نوشتجات اولیه"، چاپ مک‌للان، صفحات ۹-۱۲۸)

این نظرات، در پوشش کمتر فلسفی در آثار بعدی بمانند "مانیفست کمونیست" تکرار شد. مارکس و انگلس در "مانیفست کمونیست" اشاره نمودند که تجربهٔ فوری طبقه، آگاهی به هویت طبقاتی و ضرورت مبارزهٔ دستجمعی را به طبقه کارگر تحمیل می کند:

«همراه با رشد صنعت، پرولتاریا نه تنها از لحاظ عددی افزایش بلکه بصورت توده‌های عظیم‌تری متمرکز شده، توانائی‌اش بیشتر می‌شود و آن قدرت را بیشتر احساس می‌کند . . . تصادمات مابین کارگر منفرد و بورژوازی منفرد بیشتر و بیشتر ویژگی تصادمات مابین دو طبقه را بخود می‌گیرد. در نتیجهٔ آن، کارگران آغاز به تشکیل دسته‌بندی‌ها (اتحادیه‌های صنفی) علیه بورژوازی می‌کنند؛ آنان با همدیگر گرد می‌آیند تا نرخ دستمزدها را بالا نگاه دارند . . .»

("مانیفست کمونیست"، منتخب آثار، جلد اول، صفحه ۴۲)

در این معنا، شرایط هستی پرولتاریا، مبارزاتش و بازتاب‌های آن، آگاهی پرولتاریا را تا درجه‌ای ارتقاء می دهد که خود را یک طبقه مجزا دیده و خود را با لزوم مبارزه علیه بورژوازی تعریف کند. ولی هویت طبقاتی، هر چند پیش‌شرطی برای آگاهی طبقاتی است ولی خود آن آگاهی نیست بدین دلیل که پرولتاریا در جامعهٔ بورژوایی زیسته و تمامی روابط اجتماعی اصلی و روبناهای ایدئولوژیکی آن را تجربه می کند. این بدان معناست که هر چند کارگران با کارفرمایانشان مبارزه می کنند اما اکثریت وسیعی از آنان، بطرز اجتناب‌ناپذیری، بیشتر اوقات به ایدئولوژی بورژوایی آلوده هستند. همانگونه که مارکس و انگلس در همان اوایل دهه ۱۸۴۰ بحث نمودند، نتیجهٔ منطقی برداشت ماتریالیستی تاریخ این است که:

«افکار طبقهٔ حاکم در هر دوران، افکار حاکم هستند، یعنی طبقه‌ای که نیروی حاکمهٔ مادی جامعه است، در عین حال نیروی حاکمهٔ معنوی آن نیز هست. طبقه‌ای که وسائل تولید مادی را در اختیار دارد، در نتیجه وسائل تولید ذهنی را نیز تحت کنترل خواهد داشت، بنحویکه افکار آنها که فاقد وسائل تولید ذهنی هستند در کل تابع آن است.»

("ایدئولوژی آلمانی".)

برای تغییر شکل هویت طبقاتی به آگاهی طبقاتی *«تشکل کارگران به شکل یک طبقه و لذا به شکل یک حزب سیاسی»* (مارکس) مورد نیاز است. برای انجام این کار، ضرورت دارد تا پرولتاریا به یک بینش جهانی دست یابد فراتر از آن بینشی که با تجربهٔ فوری‌اش، و آگاهی منتج از آن، بدست می آید. کاپیتالیسم، یک جامعهٔ بحران‌زده و مملو از تضاد بوده و بدین ترتیب همانطوریکه مارکس در سطور بالا می گوید حاکمیت ایدئولوژیکی آن بر جامعه نمی تواند مطلق باشد. جدال‌های مادی طبقاتی موجود (از آنجایی که جامعهٔ سرمایه‌داری بر آنتاگونیسم‌های طبقاتی بنا نهاده شده) بنیاد ایده‌های کمونیستی را ایجاد می کنند که از مخالفت مستقیم با ایده‌های بورژوایی حاکم نشأت می گیرد. لیکن این ایده‌ها، در کل، جرقه‌های آگاهی کمونیستی هستند که در زمان‌های ویژه‌ای به کارگران منفرد یا بخش‌های کوچکی از طبقه کارگر محدود می شوند. بخش اعظم تجاربی که طبقه کارگر در درگیری اش با بورژوازی کسب می کند در ساختار چشم‌انداز جهانی بورژوازی جای می گیرد و فقط حس هویت طبقاتی، که نوعی آگاهی بورژوایی است، را ارتقاء می‌دهد. لازمهٔ بوجود آمدن آگاهی کمونیستی در یک مقیاس قابل توجه، اینست که یک دیدگاه جهانی کمونیستی انقلابی، تجارب مبارزات طبقاتی مادی کارگران و واقعیت اجتماعی آن را منظم کرده و تفسیر کند. فراهم‌سازی اینچنین دیدگاه جهانی، وظیفهٔ حزب کمونیست می باشد که حزب کمونیست این وظیفه را از طریق بررسی عمیق واقعیت اجتماعی، روندهای کشمکش‌آمیزش و مسیر تاریخی اش که با مداخلهٔ عملی در مبارزهٔ طبقاتی در ارتباط است، به انجام می‌رساند. بدین قرار، حزب کمونیست هدف خود را متوجه ترکیب تمام جرقه‌های آگاهی کمونیستی که در مبارزهٔ طبقاتیَ بوجود آمده‌اند، در قالب یک نگرش جهانی واجد می‌نماید. همچنین، دست به گروهبندی همهٔ آنانی می‌زند، که می‌پذیرند این بینش جهانی یک نیروی توانا به مداخله‌گری و قادر به جای دادن تجربهٔ طبقهٔ کارگر در درون ساختار چهارچوب کمونیستی است.

امکان ندارد به آسانی از مارکس دربارهٔ آگاهی طبقاتی و حزب نقل‌قول بیاوریم که بصورت انتزاعی چه گفته است. در شکل "مُدرسانه"، نوشتجات وی، بخصوص دربارهٔ حزب، می‌توانند مورد تفاسیر رهائیبخش گرایانه، لوکزامبورگیستی، سوسیال دمکراتیکی و یا بلشویکی قرار گیرند. در حقیقت، باید آنچه را که مارکس بصورت دیالکتیکی نوشته تحلیل کنیم. به عبارت بهتر، آنچه را که مارکس در مناسبات متن آندوره انجام داده و آنچه که دیدگاه‌های کلی‌اش دربارهٔ آگاهی بودند. قابل فهم است که اظهارات وی در متن آندوره به هنگامیکه طبقه پرولتاریا در پروسهٔ شکلگیری بوده و مسئلهٔ تسخیر قدرت بطور عینی مطرح نشده بود، فاقد دقت معین می‌باشد.

به هر حال، اگر دیدگاه‌های پایه‌ای مارکس دربارهٔ آگاهی را که دربارهٔ ماهیت شکلگیری غیر مستقیم آگاهی بوده مورد توجه قرار دهیم (که قبلا مورد بحث قرار گرفته است) و اگر به فعالیت سیاسی طولانی مدتش در راستای ایجاد حزب طبقه کارگر نگاهی بیندازیم آنگاه استخوانبندی ارزیابی اظهارات وی درمورد آگاهی طبقاتی به گونه‌ای روشن می‌شود که دیگر نیازی به نقل‌قول‌های مقدس‌مآبانه نخواهد بود.

چنانکه مارکس در زیر توصیف می‌کند این بینش تئوریک جهانی برای پرولتاریا فراهم شده است:

«از اینرو، همانگونه که در دورهٔ اولیه بخشی از اشراف به بورژوازی ملحق می‌شدند، اکنون یک بخش از بورژوازی به پرولتاریا می‌پیوندد و بطور خاص بخشی از ایدئولوگهای بورژوا که از لحاظ تئوریک خودشان را تا درجهٔ درک جنبش تاریخی به مثابهٔ یک کل رسانده‌اند.»
("مانیفست کمونیست"، مارکس، صفحه ۴۳)

بطور خلاصه، برداشت ماتریالیستی از آگاهی طبقاتی بدینگونه می‌باشد: مبارزهٔ خودانگیختهٔ طبقهٔ کارگر می‌تواند آگاهی‌اش را تا درجهٔ هویت طبقاتی - تشخیص اینکه بخشی از "مردم" نبوده ولی یک طبقهٔ در خود می‌باشد - ارتقاء دهد. این یک مقدمهٔ ضروری برای جهش کیفی‌اش به درجهٔ آگاهی طبقاتی (یا ظهور طبقه برای خود) بوده، اما آگاهی طبقاتی تنها زمانی شکل می‌گیرد که "فلسفه" یا درک تئوریک از جنبش تاریخی بمثابهٔ یک مجموعه فراهم شده و بر طبقهٔ کارگر تاثیر بگذارد، به عبارت بهتر، در صورتیکه طبقهٔ کارگر بتواند بدین مسئله آگاهی یابد که باید به یک حزب یا بینش علمی جهانی مجهز باشد. این بینش جهانی، اجبارا خارج از پروسهٔ مبارزهٔ طبقاتی (هر چند بخشی از مصالح آن توسط این مبارزهٔ طبقاتی فراهم می‌آید) و خارج از موجودیت پرولتاریا (اگر چه پرولترهای منفرد در پیدایش آن سهیم اند) فرموله می‌شود.

مارکس بکرات به طبقهٔ کارگر ضرورت مبارزه علیه استثمارگرانش را بیان نموده و مبارزهٔ طبقاتی روزمره را همچون حوزهٔ آموزشی برای سوسیالیسم مشاهده می‌کرد، هر چند اینچنین مبارزه‌ای نمی‌توانست جانشینی بجای مبارزه جهت سوسیالیسم باشد. بدین ترتیب، مبارزهٔ طولانی مدت مارکس و انگلس در راستای ایجاد حزب سیاسی طبقهٔ کارگر و موفق گردانیدن جنبش طبقهٔ کارگر در رسیدن به سوسیالیسم قرار داشت. از میان بیانات متعدد واضح در این رابطه، نوشتهٔ زیر از بخش "مبارزه مابین سرمایه و کار و نتایج آن" از کتاب "مزد، بها و سود" نقل می‌شود:

«بطور حتم هوگاه کارگران مبارزات جزئی روزمره با سرمایه را با ترس ببازند، از خودشان برای شروع یک جنبش بزرگتر سلب صلاحیت می‌کنند . . . در همانحال، طبقهٔ کارگر نبایستی در نتیجهٔ نهائی این مبارزات روزانه مبالغه کند . . . آنها نبایستی منحصرا مجذوب این جنگهای چریکی شوند . . . آنها بایستی بفهمند سیستم فعلی با تمامی بیچارگی‌هایی که به آنان تحمیل می‌کند، شرایط مادی و اشکال اجتماعی ضروری برای رهایی آنان را هم ایجاد می‌کند. بجای اندرز محافظه‌کارانهٔ "مزد عادلانه برای کار عادلانه"، می‌بایست بر پرچمشان شعار انقلابی "الغاء سیستم مزدی" را بنویسند.»
(مجموعه آثار، جلد اول، صفحه ۴۴۶)

مارکس و انگلس هرگز نه به تملق‌گویی از جنبش خودانگیختهٔ طبقهٔ کارگر و نه به تعریف بی‌مورد از سطح آگاهی آن پرداختند. آنان، برخلاف همهٔ محققین آمپریست و جامعه‌شناس بر این تاکید نمودند که نقش تاریخی طبقهٔ کارگر تا درجهٔ معینی مستقل یا حتی در تضاد با آگاهی‌اش است. آنچه که مهم نبود درجهٔ مفروض آن درک در یک زمان معین بطریق انفرادی یا توده‌ای بود و لیکن آنچه که مهم بود اینست که تناقضات کاپیتالیسم، بر این پایه که پرولتاریا به موجب هستی مادی و توانایی‌اش در نابودی کاپیتالیسم یک طبقهٔ انقلابی است، پیش می‌رود:

«مسئله این نیست که در حال حاضر چه هدفی توسط این یا آن فرد پرولتاریا یا حتی کل پرولتاریا در نظر گرفته می‌شود. مسئله اینست که پرولتاریا چیست و از لحاظ تاریخی چه خط مشی اقداماتی بدان تحمیل خواهد شد تا مطابق با ماهیتش آنرا بنحود بگیرد.» ("خانواده مقدس")

مارکس و انگلس در نامه‌هایشان، از طبقهٔ کارگر بریتانیا و عقایدشان در قرن نوزدهم سخن می‌رانند که *«ترقی روزافزون صنایع منجر به تلاش برای "خرید کارگران" می‌شود» (Breifwechesel، جلد اول، صفحه ۱۳۶)* تا آنان را از مبارزه منحرف کنند؛ چگونه در مجموع ترقی *«کارگران را دلسرد می‌کند» (جلد اول، صفحه ۲۱۸)*؛ چگونه پرولتاریای بریتانیا "بورژوا زده" می‌شود؛

«این بورژواترین ملت در بین ملل، سرانجام هدف خود را آشکارا در تصاحب یک آریستوکراسی بورژوایی، یک پرولتاریای بورژوایی باضافهٔ یک بورژوازی قرار داده است.» (جلد دو، صفحه ۲۹)؛ و چگونه ضروریست مدت زمان طولانی‌تری منتظر بمانند تا زمانیکه *«کارگران انگلیسی خودشان را از آلودگی بورژوایی رها سازند» (جلد سه، صفحه ۱۲۷)*.

در واقع، می‌توانیم بگوئیم که مارکس تا آن حد از تسلط ایدئولوژی بورژوایی بر طبقهٔ کارگر مطمئن بود که بیشتر بدین صورت می‌دید که مکتب انقلاب تنها شیوه‌ایست که طبقهٔ کارگر می‌تواند خود را در آن پروسه، انقلابی کند نه بدین صورت که اکتساب کامل آگاهی کمونیستی توسط کل پرولتاریا یک پیش‌شرط برای انقلاب می‌باشد:

«هم بمنظور تولید آگاهی کمونیستی در یک مقیاس توده‌ای، و هم برای پیروزی خود امر کمونیسم، تغییر انسانها در یک مقیاس توده‌ای ضروری است، تغییری که تنها در یک جنبش عملی، یک انقلاب، می‌تواند صورت بگیرد. بنابراین انقلاب ضروری است نه فقط بخاطر اینکه طبقه حاکم را از هیچ طریق دیگری نمی‌توان سرنگون کرد، بلکه به این دلیل نیز که طبقه سرنگون کننده آن تنها در یک انقلاب قادر می‌شود خود را از همه کثافات اعصار خلاص کند و شایسته بنیاد نهادن جامعه‌ای نوین گردد.»
("ایدئولوژی آلمانی"، مارکس و انگلس)

البته این همچنین مستلزم ایجاد حزب طبقهٔ کارگر و کسب نفوذ در طبقهٔ کارگر در راستای کاری بود که بنیان‌گذاران مارکسیسم از بدو تاسیس «لیگ کمونیست» تا تشکیل «بین‌الملل»های اول و دوم بدان اختصاص دادند. همچنین این مسئله هم هست که در آن زمان مارکس و انگلس بر این گمان بودند که آن نوع احزاب سیاسی طبقهٔ کارگر سرانجام کل و یا حداقل اکثریت پرولتاریا را در بر خواهند گرفت. اما این پندار صحت نداشت، حتی اگر «حزب سوسیال دمکرات» (SPD) مقتدر در اوج قدرتش پشتیبانی نیمی از پرولتاریا

را به هنگام انتخابات و یک دهم آن را نیز در عضویت خود داشته است. صرفنظر از آن، این اظهار مارکس که انقلاب پرولتری «جنبش مستقل خودآگاه اکثریت وسیع در جهت علائق اکثریت وسیع» (مانیفست) بوده و این مطلب انگلس که:

«آن دوران که اقلیتهای کوچک در راس توده‌های ناآگاه انقلابات را به پیش می‌بردند دیگر گذشته است. جائیکه مسئلهٔ تغییر کامل ساختار اجتماعی در میان است خود توده‌ها نیز باید در آن حضور داشته، و باید به آنچه که با جان و دل در پی آن بوده وخواهانش هستند چسبیده باشند.» (مقدمه‌ای بر "مبارزه طبقاتی در فرانسه"، انگلس، ۱۹۸۵، منتخب آثار، جلد اول، صفحه ۱۳۴)

، نمی‌توانند بدین منظور استفاده شوند که این جنبش یک جنبش خودانگیخته است و از میان مبارزات روزمره یا حتی توده‌ای، آگاهی بطور اتوماتیک بوجود می‌آید. آنچه که این نقل قولها می‌رسانند ارزیابی اغراق‌آمیزی است از این که تا چه حد گسترده‌ای حزب می‌تواند آگاهی راستین (نه محصول مستقیم تجربه طبقاتی) را سرانجام به پرولتاریا منتقل سازد. در حقیقت، این گونه دیدگاه‌های «اکثریت گرایانه» در نوشتجات آخر مارکس و بویژه انگلس، بیشتر به نوعی نقیصه در سوسیال دمکراسی می‌ماند تا رهنمودهایی برای امروز. نقل قول مذکور از انگلس که محبوب طرفداران جنبش خودانگیخته نیز است در واقع برای توجیح تاکتیک شیوهٔ پارلمانی صلح‌آمیز جهت کسب قدرت و نفی شورش خشونت‌بار مورد استفاده قرار می‌گیرد. مارکس و انگلس ممکن است که دارای گرایشات نادرست اکثریت گرایانه (محصول آن دورهٔ بخصوص) بوده باشند ولی هرگز دچار خطای پیروی از جنبش خودانگیخته نبوده‌اند.

سهم لنین

آثار لنین، بویژه «چه باید کرد؟»، نظریات بنیانگذاران ماتریالیسم تاریخی درباره آگاهی طبقاتی را به شیوه پلمیک، روشنتر بیان نمود. بدین ترتیب که، آگاهی طبقاتی انعکاس مستقیم هستی مادی پرولتاریا نیست بلکه محصول غیرمستقیمی است که به طریق تفکر علمی اندیشیده شده و این به عبارت دیگر یعنی «پراتیک و درک آن پراتیک» که اقلیتهای انقلابی طبقهٔ کارگر به طبقهٔ کارگر باز می‌گردانند. مباحثهٔ لنین خطاب به جریانات درون جنبش کارگری روسیه در اوایل این قرن بود که توسط نشریات Raboche Mysl و Raboche Delo نمایندگی می‌شدند. استدلال این جریانات چنین بود که مبارزهٔ اقتصادی می‌بایستی بر مبارزهٔ سیاسی ارجحیت داشته، آگاهی مخصوصاً از طریق مبارزهٔ اتحادیه‌ای رشد یافته، و تکلیف انقلابیون این است که به مبارزات اقتصادی طبقهٔ کارگر کمک عملی نمایند. آنان با انکار ضرورت مبارزهٔ سیاسی، نقش «روشنفکران» در جنبش کارگری را به ریشخند می‌گرفتند.

لنین، این که آگاهی انقلابی از خلال مبارزهٔ روزانهٔ طبقهٔ کارگر پدید می‌آید را رد و از لزوم وجود تئوری، تشکل و مداخلهٔ انقلابی دفاع نمود. او در رابطه با مبارزات کارگران روسیه در دههٔ ۱۹۰۸ چنین بحث کرد که:

«این اعتصابات، هنوز مبارزات اتحادیه‌ای هستند نه سوسیال دمکراتیک. آنها بیداری تضاد آشتی‌ناپذیر مابین کارگران و کارفرمایان را مشخص کردند. ولی کارگران نسبت به تضاد اصلاح‌ناپذیر منافعشان با کل سیستم مدرن و اجتماعی آگاه نبوده و نمی‌توانند هم باشند. به عبارت بهتر، آگاهی آنان هنوز آگاهی سوسیال دمکراتیک نیست . . . گفته‌ایم آگاهی سوسیال دمکراتیک نمی‌توانسته در بین کارگران وجود داشته و می‌بایست از بیرون بدانان منتقل شود. تاریخ تمام کشورها نشان داده که طبقهٔ کارگر -منحصراً با جدیت خودش- تنها قادر به رشد آگاهی اتحادیه‌ای بوده است، به بیان دیگر، یعنی ضرورت گردهم‌آیی در اتحادیه‌ها، مبارزه با کارفرمایان، تلاش در پذیراندن قوانین کار مورد نیاز به دولت و غیره. لیکن، تئوری سوسیالیسم از نظریه‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی بدست آمده و روشنفکران بمثابه نمایندگان باسواد طبقات دارا آنرا کامل نمودند. خود بنیانگذاران سوسیالیسم علمی (مارکس و انگلس) بخاطر موقعیت اجتماعی‌شان به قشر روشنفکران بورژوایی تعلق داشتند.»

("چه باید کرد؟"، لنین، صفحات ۲-۳۱)

طبیعتاً لنین آنقدر نادان نبود که بپندارد این روند اشاعهٔ آگاهی کمونیستی در خلاء صورت می‌پذیرد. همان مبارزات طبقهٔ کارگر که در نوشتهٔ لنین به تفصیل مورد بحث قرار گرفته یکی از مهمترین منابع، و تغذیه کنندهٔ آن می‌باشد. پیام حزب تنها آنگاه بطور مؤثر دریافت خواهد شد که کمونیستها بصورت تئوریک آنچیزی را بیان‌کنند که پرولتاریا قادر به احساس آن، ولی ناتوان از ابرازش بوده است. به همین گونه، لنین بر این استدلال نبوده که کارگران در فرموله کردن تئوری‌های سوسیالیستی کارگری هیچ نقشی نداشته‌اند. او از "ویت لینگ" Weitling، "پرودون" Proudhon و "دیژن" Dietzgen بعنوان تئوریسین‌های برجستهٔ کارگری یاد می‌کند که میزان مشارکت انجام شده‌شان در تئوری سوسیالیسم نه در کف کارخانه بلکه به گونهٔ روشنفکران کارگری لاینفک از فعالیت سیاسی صورت گرفته است.

نظریات، برنامه و پلاتفرم حزب برآمد روند مادی است که در اجتماع شکل می‌گیرد، پروسه‌ای که تاریخی است از اینرو، بینش جهانی حزب، تنها چهارچوب صحیح در فهمیدن تجربهٔ پرولتاریا می‌باشد. بدین ترتیب، حزب جدا از طبقه نیست بلکه عنصری است در روند دیالکتیکی در راستای آگاهی کمونیستی که مستقیماً از واقعیت مادی نشأت می‌گیرد. منظور لنین از «آگاهی می‌بایستی از بیرون منتقل شود» اینست که این آگاهی می‌بایست از خارج از مرزهای فیزیکی خودِ مبارزات طبقاتی آورده شود نه خارج از پروسه‌ای که در جامعه رخ می‌دهد.

با اینحال، این اظهارنظر -که مبارزهٔ طبقاتی، آگاهی سوسیالیستی را نمی‌آفریند- تا آن حد بدیهی است که جای تعجب دارد چرا اصلا مورد تردید قرار گرفته و چرا آنچیزی که لنین گفته می‌بایست موضوع چنین داد و بیدادی بوده باشد. اگر حرف مخالفین لنین -اکونومیست‌ها- صحیح بود وجود یک حزب سیاسی دیگر ضرورت نداشت (چیزی که قبلا آنارشیست‌ها و بَعدتر شوراگرایان تکرار نمودند). مبارزه طبقاتی نمی‌تواند منسوخ شود، انگیزه‌های آن همچنان موجودند و این مبارزه اجتناب‌ناپذیر می‌باشد، و به همین گونه این برای آگاهی سوسیالیستی نیز صادق است. آنطور که تاریخ نشان داد حق با لنین بود. طبقهٔ کارگر بریتانیا علیرغم اینکه یک قرن مبارزات طبقاتی اقتصادی شدیدی را در قرن نوزدهم پشت سر گذارد، اتحادیه‌های فوق‌العاده بزرگی ایجاد کرد، خودرا تعریف نمود، و از خود بعنوان یک طبقه آگاهی یافت ولی با اینحال ناتوان از آفریدن آگاهی سوسیالیستی برای خودش بود. و کاملا برعکس، پیشروترین بخش آن (کارگران متشکل در اتحادیه) بدون حفظ استقلال طبقاتی و مصممانه مانند جناحی از بورژوازی لیبرال عمل کرد. این دقیقاً آنچیزی بود که لنین مورد استدلال قرار داد که اگر کمونیستها از مبارزهٔ سیاسی اجتناب کنند به معنای غیرسیاسی شدن مبارزهٔ «اقتصادی» نیست بلکه شکل بورژوایی گرفتن این روند سیاستگری است:

«تنها انتخاب، یا ایدئولوژی بورژوایی است یا ایدئولوژی سوسیالیستی، چرا که نمی‌تواند از یک ایدئولوژی مستقل، فرموله شده توسط خود توده‌های کارگر در جریان جنبش‌شان صحبتی باشد. از اینرو، ایدئولوژی سوسیالیستی را به هر شیوه‌ای تضعیف کردن و باکمترین زاویه از آن روی گردانیدن به معنای تقویت ایدئولوژی بورژوایی است. صحبت زیادی از

جنبش خودانگیخته می‌شود ولی رشد آن در جنبش طبقهٔ کارگر منجر به زیر سلطهٔ ایدئولوژی بورژوایی رفتن طبقهٔ کارگر می‌شود . . . زیرا جنبش خودانگیخته طبقهٔ کارگر همان اتحادیه‌گرایی است . . . و اتحادیه‌گرایی یعنی اسارت ایدئولوژیکی کارگران توسط بورژوازی.»
(چه باید کرد، لنین صفحه، ۴۱ -۴۰)

و بعدتر در همان اثر، لنین چنین ادامه می‌دهد:

«هر گونه تقلیل جنبش طبقهٔ کارگر به سطح سیاست اتحادیه‌ای به معنی آماده‌سازی میدان جهت تبدیل جنبش طبقهٔ کارگر به ابزار دمکراسی بورژوایی می‌باشد. جنبش خودانگیختهٔ طبقهٔ کارگر بخودی خود فقط قادر به ایجاد اتحادیه‌گرایی بوده (و بطور اجتناب‌ناپذیری این کار را می‌کند) و سیاست اتحادیه‌ای طبقهٔ کارگر دقیقاً سیاست بورژوایی طبقهٔ کارگر است. این حقیقت، که طبقهٔ کارگر در مبارزهٔ سیاسی و حتی در انقلاب سیاسی شرکت می‌جوید بخودی خود سیاست آنرا به یک سیاستِ سوسیال دمکراتیکی مبدل نمی‌کند.»
("چه باید کرد؟"، لنین، صفحه ۹۴)

تجربهٔ طبقهٔ کارگر آمریکا در قرن حاضر، تجربهٔ طبقهٔ کارگر بریتانیا در قرن گذشته را تائید، و تحلیل لنین را تصدیق نمود. با ارتقای درجهٔ آگاهی کارگر منفرد از طریق مبارزهٔ جمعی به درجهٔ آگاهی از هویت طبقاتی (یعنی هویت تعلق به طبقهٔ جدا)، مبارزهٔ اقتصادی کارگران امکان رشدی برای آگاهی طبقاتی می‌گشاید، اما فقط یک امکان. در صورت عدم دخالت حزب و ترجمان جدیت‌ها و آرزوهای بدون ارتباط پرولتاریا به استراتژی و برنامه، آگاهی طبقاتی کارگران رو به انحطاط گذارده یا شکلی ارتجاعی بخود خواهد گرفت. بمانند کشتزار شخم زده و آماده، اگر بذری که محصول دهد در آن کاشته نشود در عوض گیاهان هرز در آن رشد خواهند کرد. هویت طبقاتی با ایدئولوژی ارتجاعی کاملا سازگار بوده و اغلب اوقات، ارتجاعی ترین کارگران در میان آگاهترین عناصر طبقهٔ کارگر قرار دارند. شعار بسیج‌گری در اعتصابات عظیم معدنچیان آفریقای جنوبی پس از جنگ جهانی اول چنین بود: «کارگران جهان متحد شوید و برای یک آفریقای جنوبی سفید بجنگید».

بنابراین پلمیک لنین علیه "اکونومیست‌ها" نه یک سخنرانی تند و طولانی تاریخدار بلکه تکذیب دائمی تمام آنانی است که آگاهی کمونیستی را بطور اتوماتیک ناشی از مبارزهٔ طبقاتی دیده، و ضرورت وجود حزب و مداخلهٔ کمونیستی را از لحاظ عینی تمام شده می‌بینند. این مسئله با نگاهی به تجربهٔ کارگران روسیه وضوح بیشتری می یابد. طبقهٔ کارگر روسیه شوراها را در ۱۹۰۵ آفریده و پس از ۱۹۱۴ علیه جنگ امپریالیستی مبارزه کرد. اما این حزب بلشویک تحت رهبری لنین بود که این تجربهٔ خام را به مجموعه شعارها و تاکتیک‌هایی تبدیل نمود که به طبقهٔ کارگر بازگردانده و امکان سرنگونی بورژوازی را در اکتبر ۱۹۱۷ فراهم ساخت. جنبش خودانگیختهٔ طبقهٔ کارگر در راستای حمایت از حکومت ایالتی و دفاع‌طلبی بود، و جز این نیز نمی‌توانست باشد. درست است که لنین در درک اهمیت جهانی شوراها عقب بود ولی به همانگونه نیز پرولتاریای روسیه عقب بود که حتی پس از تجربهٔ ۱۹۰۵، از شورا در ۱۹۱۷ همچون ابزار حمایتی از بورژوازی استفاده نمود و شعار "تمام قدرت به شوراها" از آن لنین بود نه پرولتاریای روسیه.

اغلب گفته می‌شود که لنین در پرتو انقلاب روسیه در نظریات طرح شده در «چه باید کرد؟» "تجدید نظر" کرده یا حتی همهٔ آنها را رد نموده است. درست است که لنین در میان اظهارات متعددش این بحث را نموده که *«خطای اساسی آنانی که امروزه علیه "چه باید کرد؟" مجادله می‌کنند اینست که آن را از زمینهٔ مبارزاتی تاریخی معین جدا کرده . . . (این اثر) از نقطه نظر پلمیک اکونومیسم را تصحیح نمود و ملاحظهٔ محتویات این جزوه خارج از ارتباطش با این وظیفه، نادرست است.» (مجموعه آثار، لنین، جلد ۸، صفحه ۸۵).*

اما اجازه دهید روشن کنیم چه چیزی در حال "تصحیح" شدن بود. بنا بر استدلال همیشگی لنین، این وظیفهٔ حزب است که آگاهی کمونیستی را به پرولتاریا منتقل سازد و این استدلال هیچگاه "تصحیح" نگردید. ولی ساختار حزب مطابق با تغییر شرایط تاریخی عوض می‌شد. به هنگام نگارش این پلمیک (دوره ۵-۱۹۰۰)، وضعیت غیرقانونی حزب یک حزب کوچک و مخفی را ایجاب می‌کرد. قیام ۱۹۰۵ این وضعیت را تغییر داده و نام‌نویسی توده‌ای کارگران در حزب، معرفی انتخابات و جناحبندی‌های درونی و غیره در بلشویک‌ها را مجاز نمود. این چیزی بود که لنین "تصحیح" کرد. به بیان بهتر، ساختار حزب در دورهٔ قانونی بودن و انقلابی باید تغییر می‌کرد. لیکن، تاکتیک‌ها و ساختار متغیر بلشویک‌ها -از وضعیت غیرقانونی بودن تا قانونی بودن- هر دو بستگی به بینش آگاهی طبقاتی دارد که امکان رشد جنبش خودانگیختهٔ طبقهٔ کارگر از طریق تجربهٔ مبارزهٔ طبقاتی بسوی آگاهی کمونیستی را نفی می‌کند.

حزب (در وسیعترین معنایش)، نه فقط حزب مواقع برآمدهای توده‌ای بلکه حزبی با دودمان تاریخی‌اش در فراکسیون‌ها، گرایشات و غیره بعنوان محل انباشت آگاهی طبقاتی باقی مانده و می‌تواند تجربهٔ طبقه کارگر و درس‌های گرفته شده از آن تجربه را در دوره‌های اوج مبارزهٔ طبقاتی به آن باز گرداند. این نیز مستلزم وجود هویت و همبستگی طبقاتی بوده و اینکه در دوره‌های حاد مبارزهٔ طبقاتی آنچه که "جرقه‌های آگاهی" نامیده می‌شود بطور غریزی و ناپیوسته در بین توده‌ها جدال‌کنان پیش برود. ولی بدون مداخلهٔ حزبی متکی بر برنامه و استراتژی که منتهی به پیروزی طبقهٔ کارگر شود این "جرقه‌ها" مشتعل نخواهند شد. تجربهٔ اخیر اعتصابات توده‌ای لهستان تصویر روشن دیگریست از اینکه حتی چگونه توده‌ای‌ترین مبارزات طبقاتی بالاخره تحت سلطهٔ سیاست بورژوایی قرار می‌گیرند (حتی اگر منجر به پدید آمدن "جرقه‌های آگاهی" شده باشند) مگر اینکه آگاهی کمونیستی به آنان منتقل شود. وقایع ایران مثال دیگریست که مبارزهٔ توده‌ای بی آنکه در معنای سوسیالیستی آن سیاسی شود به قیام مسلحانه منتهی شد.

در انکار آنها و مفاهیمش براحتی می‌شود از "تکالیف تئوریک، و لذا پراتیک واقعی این عصر" شانه خالی کرد. تکالیفی که بهترین نقطهٔ آغاز برای آنها، نوشتجات لنین می‌باشد.

ادامه دارد

****

ادرسهای تماس با سازمان کارگران کمونیست

CWO
P.O. Box 338
Sheffield S3 9YX,UK.

email:cwo@ londonmail.com
IBRP internet site:http://www.ibrp.org

اتحادیه ها بر علیه طبقهٔ کارگر

قسمت پنجم

چپ و اتحادیه ها

درعالم اتحادیه ها یک جناح «انتقادی» یعنی چپ ها وجود دارند. امروز با صحه گذاشتن بر خطای بنیادی انترناسیونال دوم از شرکت تاکتیکی در اتحادیه ها حمایت میشود، درعین حال نیز «اشتباهات» انها مورد انتقاد قرار میگیرد. اما چپ ها، تصور میکنند که اتحادیه ها سازمانهای کارگری هستند که موظفیم از طریق کسب رهبری، در ان بوروکراسی زدایی کنیم.

ایا اتحادیه ها ماهیت دوگانه ای دارند

گرایشات چپ برای توجیه حمایت «انتقادی» خود از اتحادیه ها، ایده اتحادیه ها دارای ماهیت دوگانه ای هستند را ارائه میدهند. بدین ترتیب که : اتحادیه ها در دوره های «ارامش اجتماعی» زمانی که مبارزات مهمی بوقوع نمی پیوندد، از طبقه کارگر در مقابل خریداران کار ، و در دورهای تلاطم های اجتماعی از خریداران کلر در مقابل طبقه کلرگر دفاع می نمایند.

این استدلال چپ که اتحادیه ها «برعلیه انقلاب اند» و نه «برعلیه طبقه کارگر»، چیزی نیست جز یک شیوه پنهان برای بازتولید مجدد اعتبار برای اتحادیه ها، همزمان که این تاثیر را نیز منعکس میکند که انها برعلیه اتحادیه هستند.

یک نمونه ان گروه **pouvoir Ouvrier** است که در ماه مه سال ۱۹۶۸ در پلاتفرم خویش نوشت :

«در عصرفعلی، تقریبا در تمام کشورهای سرمایه داری، اتحادیه ها به شکل عینی نقش دوگانه ای را بازی میکنند: انها از منافع بلاواسطه حقوق بگیران در مقابل خریداران کار دفاع میکنند. انها در مقابل هر حرکت طبقه که بخواهد مشکلاتی برایشان بوجود اورد از جامعه سرمایه داری که در اصل ان را میپذیرند، دفاع مینمایند.»

(Pouvoir Ouvrier Nr 90 maj 1968)

ژرفای این تحلیل همانند ان است که بگویم ، هنگامیکه پلیس کارگران را از غرق شدن در سواحل نجات میدهد، از منافع انها دفاع مینماید، اما هنگامیکه در جریان یک اعتصاب با باتوم کارگران را مورد ضرب و شتم قرار میدهد دیگر از منافع انان دفاع نمیکند و بدین ترتیب در خدمت صاحب کاران قرار میگیرد.

ماهیت طبقاتی یک تشکیلات با وضعیت ان در دوره های ارامش اجتماعی، زمانی که پرولتاریا منفعل است و از نظر اقتصادی و ایدئولوژیک مطیع قدرت طبقه سرمایه دار است، تعیین نمی شود. هنگامی انسان میتواند ماهیت طبقاتی یک تشکیلات را ارزیابی نماید که طبقات بطور اشکار با یکدیگر مقابله میکنند.

نقش اتحادیه ها زمانی روشن میشود که انها در جریان مبارزه تعمیم یافته کارگری، تلاش میکنند تا با جعل خواسته های کارگران، با استفاده از دروغ و افترا، با گفتن اینکه سایر کارگران به سرکار بازگشته اند و در سایر کارخانه های اعتصابی کارگران عقب نشسته اند و حالا مجبورید به تنهایی اعتصاب را ادامه دهید، از ارتباط میان کارگران کارخانه های مختلف ممانعت می نمایند.نقش اتحادیه ها

زمانی روشن و برجسته میشود که بعنوان اعتصاب شکن عمل میکنند. درچنین موقعیتی است که ماهیت طبقاتی انها در معرض روشنایی قرار میگیرد. ان کمدی دفاعی را که اتحادیه ها در دوره های ارامش اجتماعی با قرار دادن خود در مذاکرات جمعی حول دستمزدها بمثابه مدافع طبقه کارگر، با درخواست محتاطانه حق کار و یکسری از قوانینی که استثمار طبقه کارگر را تنظیم میکند، بازی میکنند، دلیلی بر این نیست که انها طبقه کارگر را برعلیه سرمایه نمایندگی مینمایند. بلکه انها کارگزاران سرمایه اند که وظیفه دارند تا استثمار روزانه و طبیعی طبقه کارگر را تسهیل نمایند. اشک تمساحی را که (با اعتصاب چندساعته، حل مشکلات انفرادی کارگر در کارخانه و کارهای خرد و ریز دیگر) برای شرایط اشکارا نامناسب سرمایه ریخته میشود، پایه ای است که بر ان این افسانه رسمی که اتحادیه ها منافع طبقه کارگر را هویت میبخشند، بر ان بنا شده است . اما این افسانه که چپ ها انرا با روش «انتقادی» طرح میکنند، یک شرط ضروری برای عقب راندن طبقه کارگر در زمان وقوع هر مبارزه واقعی است .

دقیقا همانند پلیس که باید کسانی را که در معرض غرق شدن قرار دارند نجات دهد و ترافیک را هدایت نماید تا وجود خود را هنگامی که نوبت سرکوب مبارزه طبقاتی به نام «منافع عمومی» فرا میرسد، توجیه نماید، اتحادیه ها نیز میبایست برای کارگران با وظیفه ارائه خدمات اجتماعی ظاهر شوند و در میان کارگران بمثابه سوپاپ اطمینان عمل کنند، تا در دوره های مبارزات واقعی برای ایجاد خفقان و سرکوب به نام منافع کارگران مسلح تر باشند.
خرابکاری در مبارزه طبقاتی و داشتن نمایندگی رسمی کارگران در چهارچوب استثمار سرمایه داری دو نوع کارکرد مختلف و متضاد اتحادیه ها در دوره سقوط سرمایه داری نیستند. هر دو سیمای یک کارکرد مشابه ضدکارگری اند.

بوروکراتیزه شدن اتحادیه ها و فریبکاری در باره باز پس گیری ان

استدلال دیگری که بارها و بارها توسط چپ ها در توجیح دفاع و شرکت «انتقادی شان» در اتحادیه ها طرح شده، این است که اتحادیه ها، سازمانهای کارگری ای معرفی میشوند که در نفس خود شکل با ارزشی از سازمانیابی را نشان میدهند. اما در نتیجه بوروکراتیزه شدن و «رهبری فاسد» از وظیفه واقعی خود منحرف گشته اند. بدین ترتیب وظیفه چپ این میشود که از طریق دمکراتیزه کردن بیشتر اتحادیه ها (امکان ایجاد فراکسیون)، از طریق تغییر «رهبری فاسد» و با گماردن رهبران واقعی کارگری در راس ان، انها را مجددا تسخیر نماید.

کسانی که چنین فریبکاریهایی را ترویج میکنند، بجای انکه درک نمایند، بوروکراسی و رهبران «بد» از عوارض گریزناپذیر ماهیت بورژوایی اتحادیه سرچشمه میگیرند، میگویند، بوروکراسی و رهبران بد مسببین «اشتباهات و خیانت های» اتحادیه ها هستند.

بوروکراتیزه شدن یک سازمان، از حق تصمیم گیری ارگان مرکزی ان نشات نمی گیرد. برخلاف انچه انارشیستها تصور میکنند، تمرکز مترادف با بوروکراسی نیست. برعکس، تشکیلاتی که در ان با فعالیت اگاهانه و مشتاقانه هر فرد دمیده شود، تمرکز موثرترین متدد برای تشویق دخالت گری هر عضو در حیات ان است . انچه که بوروکراتیزه شدن را مشخص میکند این حقیقت است که، حیات تشکیلات برفعالیت اعضا استوار نیست، بلکه به روشی مصنوعی و فرمالیستی توسط دستگاه «اداری» ان در ارگانهای مرکزی پیش برده میشود ونه در جای دیگری.
اگر در عصر سقوط سرمایه داری پدیده بوروکراسی در نزد کلیه اتحادیه ها مشترک است، بستگی به «سوء نیت» رهبری ندارد. حتی بوروکراتیزه شدن نیز معمای قابل توضیحی است . **اگر بوروکراسی بر اتحادیه ها غالب گشته است به این دلیل است که کارگران از تشکیلاتی که دیگر به انان تعلق ندارد، دفاع نمی کنند و در ان فعال نیستند.** بی تفاوتی کارگران نسبت به اتحادیه ها، انگونه که چپ ها بیان میدارند دال بر ضعف اگاهی در نزد انان نیست . برعکس، این بیانگر اگاهی صبورانه طبقه درباره ناتوانی اتحادیه ها در دفاع از منافع طبقاتی کارگران و همچنین تعلق ان به دشمن طبقاتی است.

رابطه میان اتحادیه ها و کارگران مانند رابطه میان یک طبقه و سازمانهای طبقاتی اش نیست . این رابطه اغلب شکل رابطه میان یک فرد با مشکلات فردی و وکیل اجتماعی اش

(کسی که میداند چگونه باید با صاحب کاران مواجه شد) را بخود میگیرد. اتحادیه ها بوروکراتیک هستند چرا که هیچ روح پرولتری در انها وجود ندارد و نمی تواند وجود داشته باشد.

چپ هایی که به اتحادیه ها می پیوندند این وظیفه را (در کنار سایر وظایف) برای خود قایل اند که توان تازه ای به حیات اتحادیه ها ببخشند. اما تنها موفقیت انها جذب اعضا جوان اتحادیه میشود که در ابتدا به اتحادیه ها ایمان داشتند، از خواب غفلت بیدار شده و انرا ترک گفته اند. تنها دستاورد چپ ها این است که درک ماهیت طبقاتی اتحادیه ها در نزد طبقه را به تاخیر انداخته اند. عبارت برجسته ای که چپ ها همواره تکرار میکنند، اینکه «اتحادیه ها سازمانهای کارگری خوبی نیستند، اما با این همه یک «سازمان کارگری هستند»، در نهایت در اوضاعی که رشد نارضایتی در طبقه روبه گسترش است، بهترین دفاعی است که اتحادیه ها میتوانند از ان برخوردار باشند. بوروکراتهای اتحادیه ها «متعصبینی» را که خود را وقف «انتقادات سازنده» میکنند بهترین متحدین خود بشمار می اورند، در حقیقت برای انکه بتوانند کارگرانی را که در اثر فضای ضداتحادیه ای منحرف گشته اند گرداورند.

این موضوع درباره تاکتیک «تسخیر مجدد» رهبری اتحادیه ها برای تبدیل انها به سازمانهای واقعی طبقه، نیز صدق میکند، که بیانگر همان طرز نگرش کوته بینانه است، هنگامی که مسئله برسر ابهام برای جابجایی های گسترده در بورکراسی اتحادیه ها نیست. عملکرد ضدکارگری اتحادیه سوالی نیست درباره رهبری خوب یا بد . اتفاقی نیز نیست که اتحادیه ها در طی بیش از ۵۰ سال دارای رهبری خوبی نبوده اند .

به دلیل رهبری بد نیست، که اتحادیه ها از مبارزات واقعی طبقه دفاع نمیکند، برعکس به این دلیل است که اتحادیه ها قادر نیستند در خدمت منافع مبارزه طبقاتی قرار گیرند، همانطور که رهبرانشان همواره نشان میدهند.
همانگونه که پانه کوک مشاهده کرد:

«انچه را که مارکس و لنین بارها و بارها درباره دولت گفتند. اینکه دولت را باوجود یک دمکراسی رسمی نمیتوان بعنوان وسیله ای برای انقلاب پرولتری بکار گرفت، درباره اتحادیه ها نیز صدق میکند. نیروی ضدانقلابی اتحادیه را نه میتوان منکر شد و نه میتوان با تغییر رهبری ان. با جانشین کردن نمایندگان «چپ» یا «انقلابیون» به جای رهبران ارتجاعی، انرا به کنترل درآورد. این فرم خود تشکیلات است که توانایی توده ها را تنزل میدهد و مانع از ان میگردد که انرا بعنوان وسیله ای برای نیاز خود بکار گیرند»
پانه کوک

محتوا و اشکال مبارزه کارگری در دوره سقوط سرمایه داری

بخاطر موضع اشکارا دشمنانه اتحادیه ها نسبت به مبارزه کارگری، **(اعتصابات غیرقانونی)**، اعتصابات در مقابل اتحادیه ها، از نظر تعداد در همه جا افزایش یافته است . این اعتصابات در عمل بیانگر مخالفت پرولتاریا با اتحادیه ها است و رشد اگاهی طبقه در باره ماهیت بورژوایی اتحادیه ها را به نمایش میگذارد. محتوای این اعتصابات چیست؟
این حقیقت که سرمایه داری دیگر امکان رفرمهای واقعی در شرایط استثمار را ندارد، مبارزه پرولتاریا را به مبارزه دفاعی برعلیه حملات دائمی سرمایه به سطح زندگی، تقلیل داده است . انچه در سال ۱۹۳۶ و ۱۹۶۸ در فرانسه رخ داد، نمونه هایی هستند که نشان میدهند سرمایه بلافاصله مجبور میگردد تا تمام امتیازاتی را که طبقه از طریق مبارزات خود به بورژوازی تحمیل کرده بود باز ستاند. اما سال ۱۹۳۶ و۱۹۶۸ شرایطی بودند که **افزایش قیمت ها** از افزایش مزدها دنباله روی میکردند. هردو اینها استثناهایی بودند منتج از یک مبارزه ویژه وگسترده .
امروز در سرمایه داری بطور طبیعی اینگونه نیست که افزایش قیمتها بدنبال افزایش دستمزدها بیاید. به عبارت دیگر مسئله این نیست که سرمایه دائما در تلاش است تا انچه را کارگران به دشواری بدست اورده اند بازستاند بلکه کارگران بطور مستمر مبارزه میکنند تا از تشدید استثمار بکاهند.

انچه که شاخص مبارزه کارگری در دوره سقوط سرمایه داری است دفاعی بودن مبارزه نیست، (از ان زمان که پرولتاریا

برای اولین بار با استثمارگران خود به مبارزه برخواست، مبارزه دفاعی خط مشترک تمام مبارزات کارگری را تشکیل میدهد) بلکه اولا مبارزه **تنها** میتواند یک مبارزه دفاعی باشد اما بدون هیچ امیدی به پیروزیهای واقعی، چیزی که در قرن نوزدهم میتوانست بدست اید. ثانیا، یک مبارزه واقعی کارگری گرایش به زیر سوال بردن وجود سیستم استثماری دارد(یعنی گرایش مبارزه، به انقلابی شدن).

در عصر سقوط سرمایه داری، مبارزه دفاعی کارگری را از دو الترناتیو زیر، گریزی نیست:

بخاطر کارکرد سیستم در حفظ خود،طبقه کارگر یا میبایست بپذیرد که مبارزه اش **صرفا در زمینه اقتصادی محدود** شود، چیزی که بمعنی هدایت مبارزه به درون کوچه بن بست است . چرا که سرمایه داری دیگر قادر به رفرمهای واقعی نیست . **یا** اینکه طبقه کارگر میبایست به مثابه یک نیروی مستقل ابراز وجود نماید. اگر کارگران الترناتیو اول را بپذیرند، چنین عقب نشینی ای بهترین موقعیت را برای بورژوازی فراهم می اورد تا بتواند بهترین سلاحهای خود را برعلیه مبارزه دفاعی کارگران بکار اندازد. این سلاحها عبارتند از: اکونومیسم، محلی گری و تصورات باطل درباره خودگردانی . چنین سردرگمی هایی همواره به دلسردی و شکست طبقه منتهی میشود. اگر پرولتاریا الترناتیو دوم را برگزیند، بلافاصله مجبور خواهد گشت تا از چهارچوب صرفا اقتصادی مبارزه بگذرد و با فراهم نمودن زمینه همبستگی طبقاتی و دراصل مقابلة با ریشه قانونیت سرمایه داری، با اغاز مبارزه برعلیه نمایندگان دولت در کف کارخانه ها (اتحادیه ها) ماهیت سیاسی مبارزه خویش را نشان دهد.

در عصر سقوط سرمایه داری انتاگونیسم میان کار و سرمایه به بالاترین نقطه خود رانده میشود. دیگر هیچ امکانی برای مصالحه میان کار و سرمایه وجود ندارد. به همین دلیل است که تمام مبارزات واقعی کارگری میبایست بناگزیر و بلافاصله به عنوان یک مبارزه سیاسی و انقلابی به پیش برده شود. محتوای انقلابی مبارزه کم وبیش برجسته میشود برحسب اینکه ایا پاسخ به شرایطی است که بحران در ان عمیق تر گشته است، ایا اپارات سیاسی که کارگران با ان مقابله میکنند به تمام ابزارهای «سیاسی دفع حمله» در جامعه مانند اتحادیه ها،احزاب سیاسی و غیره، دسترسی دارد. در کشورهایی که چنین ابزارهای دفع حمله وجود ندارند یا در اجرای نقش خود بیش از اندازه بی تحرکند، مبارزه کارگری حتی اگر کمتر با ان سروکار داشته باشیم، بسیار سریعتر کاراکتر انقلابی روشنی بخود میگیرد. اعتصاب عمومی سال ۱۹۸۰ لهستان یک نمونه اشکار ان است که نبود اتحادیه ها و احزاب مستقل از دولت باعث گشت تا مبارزه همگانی گشته و مستقیما با دولت به مقابله برخیزد.

اما صرفنظر از شدت مبارزه و شروط بلاواسطه اش، در عصر کنونی، **مبارزه دفاعی پرولتاریا** دیگر نمی تواند **بدون اینکه بلافاصله جهت گیری انقلابی** بخود بگیرد. ابراز وجود نماید. دقیقا همین کاراکتر جدید مبارزه است که موجب میشود تا پس از وقوع جنگ جهانی اول، انقلابیون اعلام نمایند که ویژگی قدیمی درون سوسیال دمکراسی درباره یک برنامه حداقل (رفرمهایی که درعصر سرمایه داری امکانپذیر بود) و یک برنامه حداکثر (انقلاب کمونیستی) دیگر معتبر نیست . از سال ۱۹۱۴ به این سو، تنها، برنامه حداکثر میتوانسته است بیانگر منافع طبقه کارگر باشد. از انجایکه امکان کسب رفرم در سرمایه داری از بین رفته است، **تنها چیزی که انقلابی است میتواند بخشی از چشم انداز طبقه کارگر باشد. فقط انچه که روبه جلو، روبه انقلاب را نشان میدهد دارای یک کاراکتر پرولتری است .**

ایا این بدین معنی است که طبقه کارگر باید مبارزه اقتصادی خود را رها کند.انگونه که «شورشگران تمام عیار» از پردون به این سو طبقه را بدان فراخوانده اند، یعنی انانی که مبارز اقتصادی را فعالیتی ناچیز که مکمل سیستم سرمایه داری گشته است، درک نموده اند؟ نه

چنین برداشتی یک برداشت انقلابی نیست. پرولتاریا یک طبقه است، گروهی از انسانها که براساس یک معیار اقتصادی تعریف میشوند(بعبارت دیگر براساس نقشی که در پروسه تولید دارند) .

به همین جهت این درخواست رادیکال، اینکه طبقه کارگر از مبارزه اقتصادی چشم بپوشد، به معنای این است که، طبقه کارگر را فراخوانیم، **کلیه مبارزات خود را رها کند** و نسبت به استثمار خود بی تفاوت باشد یا باید وارد تمام

اشکال مبارزات غیر طبقاتی (تعاونی، فمینیسم، محیط زیست و غیره) شود و از این طریق خود را بمثابه یک طبقه در درون مجموعه ای از انسانهای غیر متجانس با اهداف خوب و دیگرانی که با تمام قوا برای «حق» تقلا میکنند، منحل نماید. در هردو شکل، چنین منطقی سرانجام به فراخوان قدیمی حاکمان به پرولتاریا منتهی میشود: «مبارزه طبقاتی را رها کن». به چنین نتایجی تنها اشخاصی میرسند که هرگز درک نکرده اند، چرا طبقه کارگر یک نیروی انقلابی است .

اینکه طبقه کارگر تنها طبقه ای است که میتواند چشم انداز یک جامعه کمونیستی را درک کند و انرا عملی سازد، به این دلیل نیست که طبقه کارگر مجهز به استعداد دلبستگی به ایده ها و ایدال های بزرگ است. پرولتاریا مانند کلیه طبقات انقلابی تاریخ، فقط به این جهت پیشگام درهم شکستن سیستم حاکم است، که دفاع از منافع بلاواسطه اش به شکل عینی انرا مجبور به این عمل میسازد.

در تشابه با **سایر طبقات**، منافع طبقه کارگر بیش از هرچیز ماهیت اقتصادی دارد. از انجایکه درهم شکستن سیستم سرمایه داری **تنها راهی** است که طبقه میتواند از وخامت شرایط زندگی اش اجتناب نماید، مبارزه ان برای بهبود سطح زندگی به مبارزه برای درهم شکستن خود سیستم تبدیل خواهد شد.

بنابراین مبارزه انقلابی پرولتاریا نفی مبارزه اقتصادی ان نیست، بلکه بیانگر درک کامل ماهیت این مبارزه است . پرولتاریا در تقلای خود، اینکه اگاهانه مبارزه اقتصادی روزانه را شامل مبارزه با ماهیت سیاسی نماید و انرا تا نقطه نابودی دولت بورژوایی و برپایی جامعه کمونیستی ژرفا بخشد، هرگز مبارزه برای منافع اقتصادی را رها نخواهد کرد. این بدین معنی است که پرولتاریا کلیه نقطه نظرات و نتایج مبارزه اش را در دست خود میگیرد. تا زمانی که پرولتاریا وجود دارد، یا به دیگر سخن تا زمانی که جامعه طبقاتی است، تا حتی بعد از کسب قدرت انقلابی، مبارزه طبقاتی ماهیت اقتصادی خود را حفظ خواهدکرد.

پایه های اقتصادی فعالیت تاریخی انسان ابتدا زمانی نابود خواهد شد که جامعه کمونیستی شکوفا شود. یعنی هنگامیکه کلیه طبقات، همچنین پرولتاریا از بین میروند. تا این زمان و تا رسیدن به ان، پرولتاریا همواره و بطور اجتناب ناپذیری سلاح خود را برای مبارزه انقلابی براتر خواهد کرد. این موضوع طبقه کارگر را وا میدارد و همچنین برای او امکانپذیر میسازد که خود را بمثابه یک طبقه متحد سازد. به معنای دیگر، درگرماگرم مبارزه است که پرولتاریا به **ضرورت و امکان** انقلاب کمونیستی اگاه میشود.

انچه که پرولتاریا میبایست از ان خلاصی یابد نه ماهیت اقتصادی مبارزه (چیزی که در هر شرایطی، اگر پرولتاریا بخواهد بمثابه یک طبقه مبارزه کند غیر ممکن است) بلکه خلاصی از کلیه پندارهای واهی است درباره، امکان اینکه در اتیه بتواند بدون انکه چهارچوب صرفا اقتصادی مبارزه را رها کند، بدون انکه اگاهانه یک برداشت سیاسی همه جانبه و انقلابی کسب کند، از منافع خود حتی منافع انی خویش دفاع نماید. برای مقابله با شکست های موقتی اجتناب ناپذیر، طبقه میبایست به این نتیجه برسد که این مبارزه نیست که بی معنی است، بلکه باید درک کند که تنها راه قابل استفاده کردن شکستها در جهت اهداف پرولتاریا، این است که انها را اگاهانه به فرصتهایی برای اموزش و تدارک برای مبارزاتی که که تعمیم یافته تر. سازمان یافته تر و به مقابله نهایی و اجتناب ناپذیر پرولتاریا با سیستم سرمایه داری اگاهانه تر است، تبدیل کند .

در عصر سقوط سرمایه داری، هنگامیکه انقلاب کمونیستی از نظر تاریخی در دستور روز قرار دارد، **پیشروی** مبارزه را دیگر نمی توان با دورنماهای موقتی درک کرد یا سنجید. این پیشرویها یا عقب نشینی ها را میتوان تنها در چهارچوب دورنمای تاریخی جهانی برای انقلاب کمونیستی درک نمود.

ادامه دارد

****

ادرس تماس با جریان کمونیست بین المللی

WORLD REVOLUTION BM Box 869, London WCIN 3XX, England

به نقل از جزوه " ملت یا طبقه " از انتشارات جریان کمونیست بین المللی ـ ۱۹۷۷ ترجمه الف دیدبان

ملت یا طبقه

قسمت چهارم

چرار رهایی ملی غیر ممکن است

این توسعه عینی بازار جهانی است که مبارزوه واقعی برای رهایی ملی را در عصر کنونی غیر ممکن گردانیده است.
سیستم سرمایه داری به یک بن بست تاریخی رسیده است. همزمان که انسان نیروهای تولیدی را به سطحی که هرگز در گذشته بدان دست نیافته بود، اجتماعی و اقتصاد جهانی را بیش از کلیه شیوه های تولیدی تاریخی پیشین متحد کرده است، سرمایه داری به نقطه ای رسیده است که تناقضات درونی اش که در بطن این شیوه تولیدی قرار دارد، مانع یگانگی کامل ان میشود. با توسعه سرمایه داری، جامعه جهانی انسانی به یک امکان مسلم تبدیل شده است. اما تحقق چنین جامعه ای تنها میتواند نتیجه از میان برداشتن روابط اجتماعی بورژایی و بنای روابط کمونیستی توسط طبقه کارگر انقلابی باشد.

اگر سرمایه داری توانست دوام یابد، بدین معنی بود که، نه تنها مانع رشدنیروهای مولده گشت ،بلکه بشریت را به نابودی کامل تهدید نمود. پس از سال ۱۹۱۴ اشباء بازار جهانی بدین معنی بوده است که سرمایه داری تنها توانسته است با یک سیکل وحشیانه، بحران، جنگ و بازسازی زنده بماند. با اغاز دور جدیدی از بحران پس از سال ۱۹۶۷، تنها راهی که پیشاروی سرمایه داری قراردارد، یک جنگ جهانی امپریالیستی است . تنها انقلاب کارگری و برپایی دیکتاتوری پرولتاریا در مقیاس جهانی است که میتواند سرمایه داری را از انجام این جنایت برعلیه بشریت باز دارد.

روابط اجتماعی سرمایه داری -عمومی شدن روابط کالایی که حول کاراکتر کالایی نیروی کار متمرکز گشته است- در تضاد دائمی با نیروهای تولیدی قرار گرفته است. بحران تاریخی سرمایه داری در حکم به بند کشیدن نیروهای تولیدی در شکل کالایی ان است، امری که مانع از ان میگردد تا کاراکتر جمعی و یگانگی تولید سرمایه داری پایه های یک شیوه تولید اجتماعی واقعی را تشکیل دهد. امروز از انجائیکه بشریت تنها میتواند از طریق چنین روش تولیدی ای رو به جلو رود، تنها طرح مترقی این است که نیروهای مولد را از شکل کالایی ان رها ساخت و کمونیسم را که تنها در سطح جهانی امکانپذیر است، تحقق بخشید. هرچه روابط اجتماعی سرمایه داری بیشتر رو به انحطاط میگراید، اشکال قانونی و روابط مالکیتی که بیان روابط اجتماعی ان است، تبدیل به فاکتور فعالی در مسدود نمودن نیروهای مولده میشوند. برخلاف پراکندگی که از سوی روابط اجتماعی فئودالی تحمیل میشد، دولت ملی یک زمانی مترقی بود، چرا که عرصه حرکت ازاد روابط کالایی و از اینطریق مکانی را برای یگانگی تجدید حیات اجتماعی تشکیل میداد. اما با وجوداینکه امروز سرمایه داری بیش از پیش به سوی از میان برداشتن رقابت اقتصادی مستقیم، در درون هر دولت ملی ، حرکت کرده است، پدیده سرمایه داری دولتی و امپریالیسم نشان میدهدکه سرمایه داری نمیتواند از شکل بلوکی که توسط سرمایه ملی برپا شده است فراتر رود. به همین جهت امروز دولت ملی مانعی است برای یگانگی واقعی تجدید

حیات اجتماعی. در دنیایی که در تب یک سیستم عقلانی و برنامه ریزی شده تولید و توزیع در مقیاس جهانی میسوزد، دولت ملی به یک نابهنگامی تبدیل شده است. هرچه بحران تاریخی سرمایه داری عمیق تر میشود غیر عقلانی بودنش بیشتر اشکار میگردد. هر دولت ملی تلاش میکند تا از طریق برپا کردن شالوده های صنایع و کشاورزی و داشتن ارز خویش، مرزهای خود را تعیین کند. اینکه سرمایه های ملی تقلا میکنند تا خودکفا شوند، امری که کاملا نامعقول است، اتلاف عظیم در ظرفیت تولید ثروت را، که مشخصه سرمایه داری در حال احتضار است، نشان میدهد، در عین حال که تشدید رقابت میان سرمایه های کشورهای مختلف به وحشتناکترین اسراف در منابع انسانی و اقتصادی که انسان میتواند فکرش را بکند، یعنی جنگ امپریالیستی، منتهی میشود. کل تاریخ قرن بیستم گواهی میدهد که طبقه سرمایه دار نمیتواند به مثابه یک طبقه واقعی جهانی عمل کند. تلاش برای تنظیم سرمایه داری در مقیاس جهانی(امری که در حقیقت کوشش برای تشکیل کارتلها برای مقابله با دیگر بلوکهای مقتدر سرمایه داری است) میتواند در دوره های محدودی وجود داشته باشد، موضوعی که امروز سقوط قراردادهای ارزی بین المللی و بحران اقتصاد مشترک اروپا نشان میدهد.

از ان جهت که سرمایه داری به مثابه یک سیستم جهانی وارد دوره انحطاط خویش گشته است، هیچ نکته مترقی ای در تشکیل دولتهای ملی جدید نمیتواند وجود داشته باشد. نقش تاریخی بورژوازی به عنوان یک طبقه جهانی به پایان رسیده و به مانعی در راه پیشرفت انسانی تبدیل گشته است . اگر بورژوازی سرمایه قدرتمند و پیشرفته صنعتی ناتوان از ان است تا فاکتور توسعه نیروهای تولیدی باشد، برای بورژوازی کشورهای توسعه نیافته که اقتصادشان زیر نفوذ دولتهای امپریالیستی بزرگ است و امکان رسیدن به سرمایه های پیشرفته را ندارند، این مسئله برجسته تر است . در طی دوره بازسازی پس از جنگ جهانی دوم، هنگامی که بلوکهای امپریالیستی، توسعه ای را که هرگز دیده نشده از سر گذراندند، انسان همواره میتوانست با نشان دادن فقر و عقب ماندگی در «جهان سوم» (۱) پاسخ انانی را که درباره «جامعه مصرفی» و سرمایه داری بدون بحران گزافه گویی میکردند، بدهد. درطی دوره بازسازی، اکثریت کشورهای جهان سوم بیش از پیش از اقتصاد سرمایه های پیشرفته عقب ماندند. رکود اقتصادی، «انفجار جمعیت» که در غیاب توسعه کافی، گرسنگی میلیونی را بدنبال داشت، کشاورزان بی چیز در اسیا، افریقا و امریکای لاتین، رشوه خواری رسمی و تولید اضافی قشری روشنفکر که نمی توانستند در اقتصاد جذب شوند، شیوع دائمی بیماریهایی که مدتها پیش در جهان صنعتی شده ریشه کن گشته بودند، استثمار وحشیانه سرمایه داران داخلی و خارجی، جنگ، کودتاها و ثبات سیاسی عمومی، اینها جملگی حقایق روزانه بخش های عقب مانده جهان بود. امروز درحالیکه سرمایه های پیشرفته به یک بحران عمومی جدید در می غلطند، کشورهای عقب مانده در فروپاشی عمیق تری سقوط میکنند. چنین کشورهایی بخاطر نیازهای خود به امپریالیسم جهانی، زمانیکه سرمایه های بزرگ به لرزه درمی ایند، به ورشکستگی کامل کشیده میشوند. از هم اکنون جهان سوم به شکل فاجعه باری از بحران صدمه می بیند، بویژه کشورهایی که فاقد منابع طبیعی هستند تا بتوانند با اتکا بر ان در مقابل فشارهای بلوکهای امپریالیستی بزرگ (تلاش سرمایه های قوی در انتقال بحران به سرمایه های ضعیف تر، تازه اغاز خود را تجربه کرده است و با عمیق تر شدن بحران وخیم تر خواهد گشت) مقاومت کنند. کشورهایی چون اتیوپی و بنگلادش دریک ان هم دچار قحطی، گرسنگی، سیل، جنگ و هم رکود شده اند.

بنگلادش امروز نمونه ویژه و اشکار غیرممکن بودن رهایی ملی است . رژیم شیخ مهیب که پس از یک «جنگ رهایی بخش ملی» قدرت را با حمایت امپریالیسم روسیه و هند در مقابل رقبای امریکایی، پاکستانی و چینی شان، بدست گرفت، جز وخیم تر کردن بحران عمومی، قادر به کار دیگری نبود. طبق امار رسمی (لوموند ۱۸ سپتامبر ۱۹۷۴) در سال ۱۹۷۴ طی دوماه ، ۲۷۸۰۰ نفر بر اثر گرسنگی جان خود را از دست دادند. پاسخ این رژیم کاملا بی صلاحیت، صرفا این بود که تمام مخالفین سیاسی را سرکوب کند. پس از یکسری وقایع گیج کننده کودتا و ضدکودتا، کلیه رژیمهایی که پس از شیخ مهیب یکی پس از دیگری بر سر کار امدند، همین برنامه را پی گرفتند.

وخامت بحران اقتصادی، انهایی را که در باره «توسعه» درخشان، که بنظر میرسید در بخش های ایزوله شده جهان

سوم بوقوع خواهد پیوست، داد سخن میراندند، نیز خاموش کرده است . همزمان که بسیاری از مارکسیستها اشباء بازار جهانی را انکار میکردند، برزیل، که مثلا از سوی متخصصین بورژوایی «معجزه اقتصادی» توصیف میگشت، به عنوان شاهدی بر این مدعا نشان داده میشد، که سرمایه داری هنوز میتوانست با توسعه جهان سوم بازارهای جدیدی پیدا کند. حقیقت این است که از همان ابتدای «شگفتی» اقتصادی، توسعه برزیلی ، بر سرکوب طبقه کارگر، میلیونها دهقان و اقشار حاشیه ای و به نابودی یا به بردگی کشیدن مردم سرخپوست بومی بنا گشت . اقتصاد برزیل بر اساس منافع دولتهای حیوان صفت امریکا، ژاپن و المان غربی اداره میشد که هدف اصلی شان مکیدن اقتصاد این کشور تا حد ممکن بود. اکنون زمانیکه بحران، این به اصطلاح توسعه را، افشا کرده است، وزیر اقتصاد برزیل اعلام میکند که کل رشد اقتصادی سالهای اخیر برزیل از سرمایه های تماما جعلی تشکیل شده بود. به همین دلیل تا زمانی اقتصاد میتواند بر روی پاهایش نگه داشته شود که سرمایه های دیگری وجود دارند که باور میکنند سرمایه برزیل واقعی است، (این اوضاع نشان میدهد که چگونه اقتصاد جهانی وابسته به اعتماد به دلار است).

مسلما در جهان سوم توسعه صورت گرفته است، اما تنها درشکل ویرانگر و تباه کننده ای که در این عصر، انباشت سرمایه در همه جا توسعه یافت. در هر کشوری، جزایر کوچکی از رشد وجود دارد (معمولا به نفع قدرتهای امپریالیستی خارجی)، درعین حال که زیربنای اقتصادی سنتی فرو میریزد، بدون انکه به انانی که بر این بستر امرار معاش میکردند غرامتی پرداخت شود. به همین دلیل میبینیم که چگونه، در بخش توسعه نیافته جهان با هرکارخانه جدید و هر یک کارگری که به کار گمارده میشود، محله های فقیر نشین بیشتر، قشرهای حاشیه ای گسترده تر، تعداد زیادتری از روشنفکران بیکار و کشاورز بی زمین بوجود می اید. گرچه در عصر پوسیدگی سرمایه داری تعداد کارگران مطلقا افزایش یافته است اما نسبت کارگران به جمعیت جهان کاهش را نشان میدهد، بیشترین کاهش مربوط به جهان سوم است .

«سیمون روباک در کتاب خود «طبقه کارگر دائما درحال افزایش است» (انتشارات اسپارتاکوس) بطور متقاعد کننده ای نشان میدهد که تعداد کارگران صنعتی در سطح جهان رشد مطلق دارد. اما با مراجعه به ارقام او میتوانیم جدول تقریبی داشته باشیم که گفته ما را تائید میکند.

رشد جهان صنعتی(اروپا، امریکا، اتحاد شوروی و ژاپن) بین سالهای ۱۹۵۰تا۱۹۶۰

جمعیت	۱۱۷۰۰۰،۰۰۰
کارگران	۳۴۰۰۰،۰۰۰

رشد کشورهای توسعه نیافته (اسیا، امریکای لاتین و افریقا) بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰

جمعیت	۳۶۰،۰۰۰،۰۰۰
کارگران	۱۳۳۰۰،۰۰۰

** این ارقام شامل کارگران صنعتی و ترانسپورت است. در همین دوره در کشورهای پیشرفته به نسبت هرکارگر جدیدی که به کار گمارده شده است، ۳ نفر متولد شده اند و در کشورهای توسعه نیافته به نسبت هرکارگر جدید ۲۰ نفر متولد شده اند.» (به نقل از M Berard, RUPTURE AVEC LUTTEOUVRIERE LE TROTSKYISME)*

کشورهای جهان سوم عموما به مثابه کپی رقت انگیز دست دوم کشورهای منحط غرب ظهور میکنند. هر یک از این کشورها میبایست دستگاه دولتی بوروکراتیک عظیم الجثه، بودجه های نجومی نظامی و بودجه های ابرو و حیثیت ساز (مجسمه های قهرمانان ملی، شرکتهای ملی هواپیمایی و غیره) خویش را داشته باشند. به عنوان مثال نیجریه سالانه ۲۲۰ میلیون پوند صرف ارتش خود میکند که ۲۲٪ از کل بودجه دولت فدرال را تشکیل میدهد. برکات دیگر انباشت سرمایه در غرب که میان کشورهای جهان سوم تقسیم میشود: انهدام کامل طبیعت، الودگی محیط زیست و تجزیه عمومی بنیادهای اجتماعی است که با اضمحلال فرهنگ سنتی تقویت میشود.

در مقایسه با متروپل های قدیمی، در این کشورها بسیاری از روندهای پایه ای پوسیدگی سرمایه داری – سرمایه داری دولتی – بسیار وحشیانه تر است . تمام این پدیده ها این حقیقت را بیان میکنند که این کشورها نه «روبه رشد» هستند و نه دولتهای «جوان»، بلکه برعکس، انها ضعیف ترین بخش ها دریک سرمایه داری سالخورده جهانی را تشکیل میدهند.

ادامه دارد.

از نشریهٔ انقلابی حمایت کنید

وجود یک نشریه انقلابی مظهر آنتاگونیسم میان پرولتاریا و طبقه حاکم است . یک نشریه انقلابی حرارت سنج مبارزهٔ طبقاتی و آگاهی است که در بطن این مبارزه نطفه بسته و گرایش به رشد دارد. تداوم انتشار نشریه انقلابی و تبدیل شدن آن به نیروی مادی یعنی نطفه بستن آگاهی کمونیستی در جنبش کارگری . رشد تیراژ چنین نشریه ای به معنای رشد آگاهی کمونیستی است که آن نیز بنوبه خود منوط به رشد مبارزه طبقاتی است .

مطبوعات بورژوایی مظهر احزاب راست و چپ طبقه حاکم هستند که با اتکا بر بنگاههای تجارتی و سرمایه حاصل از استثمار طبقه کارگر دست به بمباران تبلیغاتی استثمارشدگان برای "جلب آراء" میزنند بالا و پائین رفتن تیراژ مطبوعات اینگونه احزاب بسته به میزان سودآوری موسسات تجاری وفاکتورهای دیگری است .

یک نشریهٔ کمونیستی ملزم است تا به خوانندگان خود متکی گردد و به آگاهی مخاطبین خود تکیه کند به این معنا اشتراک یک نشریه، عملی است سیاسی جهت حمایت از آن .

نشریه پیک انترناسیونالیستی را مشترک شوید، آنرا در میان افراد و جمع های مبارز جنبش کارگری معرفی کنید و برای پیشبرد اهداف کمونیستی به آن کمک مالی نمائید .

##########

منتشر شد:

کارگران جهان متحد شوید!

پلاتفرم

«دفتر بین المللی برای حزب انقلابی»

۱۹۹۷

کارگران جهان متحد شوید

پیک انترناسیونالیستی ۱

سال اول ـ بهار ۱۳۷۶

- اهداف و مواضع پیک انترناسیونالیستی
- حزب و رابطهٔ آن با طبقه
- اتحادیه ها برعلیه طبقه کارگر
- پول، بحران و اعتبار
- ملت یا طبقه

کارگران جهان متحد شوید

پیک انترناسیونالیستی ۲

سال اول ـ تابستان ۱۳۷۶

- یک انترناسیونالیستی و جریان انتقادی درون جنبش کارگری
- صف آرایی بورژوازی درمقابل تشدید مبارزه طبقاتی در ایران
- معرفی چند سند از بوروی انترناسونال برای حزب انقلابی
- نقش سازمان انقلابی
- اتحادیه ها برعلیه طبقه کارگر
- پول، بحران و اعتبار

کارگران جهان متحد شوید

پیک انترناسیونالیستی ۳ و ۴

سال دوم ـ تابستان ۱۳۷۷

- جدالهای حکومتی و جنبش کارگری در ایران
- "اتحادیهٔ مستقل کارگران ایران" به روایت چپ
- ملت یا طبقه
- اتحادیه ها برعلیه طبقهٔ کارگر
- پلاتفرم دفتر بین الملل برای تشکیل حزب انقلابی
- نشست مشترک چپ کمونیست در دفاع از انقلاب اکتبر

کارگران جهان متحد شوید

پیک انترناسیونالیستی ۵

سال دوم ـ زمستان ۱۳۷۷

- کشمکش جناحها و جبههٔ سوم در ایران
- جنایات جناران مذهبی و ترازنامهٔ ضدکارگری اپوزیسیون
- "ح . ت . ک" برعلیه طبقهٔ کارگر
- حقیقت در پیشخوان ترونکیست ها
- اتحادیه ها در عصر انحطاط سرمایه داری
- مسئلهٔ ملی از سالهای ۱۹۲۰ تا جنگ جهانی دوم

خطوط عمده مواضع

پیک انترناسیونالیستی

۱ــ سیستم سرمایه داری که مرحلهٔ رشد و صعود آن تا پایان قرن نوزدهم بطول انجامید با جنگ جهانی اول وارد دورهٔ انحطاط خود گردید که با تغییراتی در کارکرد این سیستم (اشکال بروز بحران) و ساختار روبنایی آن توأم بود.

۲ــ روند ادغام ساختارهای اجتماعی و دولتی بمثابه نمودی از دوران انحطاط و مفری برای خروج این سیستم از بحران در بعد از جنگ جهانی اول آغاز شد این روند با قدرت گیری فاشیسم در آلمان و ایتالیا، استالینسم در روسیه اوج یافته و بصورت گرایش جهانشمول سرمایه به دولتی شدن درمترویل و پیرامون، در بعد از جنگ جهانی دوم تثبیت گردید

۳ــ جنگهای جهانی اول و دوم بمثابه تنها آلترناتیو برای خروج سرمایه داری از بحران های گذشته خود در مرحله زوال بود. تداوم بحران دهه هفتاد پس از جنگ جهانی دوم، موجب اوجگیری جدال جناحهای امپریالیسم جهت دستیابی به بازارهای جدید بصورت جنگهای ملی و منطقه ای، فروپاشی جناح چپ طبقه حاکم و بالاخره تهاجم گسترده به سطح معیشت طبقه کارگر گشته است . سرنوشت جامعه بشری در شرایط کنونی در گرو سرنوشت طبقه کارگر بمثابه تنها نیروی انقلابی عصرحاضر و میزان آمادگی سازمانی آن در مقیاس جهانی است

۴ــ اتحادیه های کارگری که در دوران رشد و ترقی سرمایه داری، سازمانهای مبارزه طبقاتی بودند، در عصر حاضر تبدیل به ارگانهای کنترل و به انحراف کشاندن مبارزات کارگری توسط طبقه حاکم و جناحهای مختلف آن شده اند. در دوران کنونی امکان بازپس گیری این تشکلها توسط طبقه کارگر و یا اصلاح و تبدیل آنها به سازمانهای مستقل کارگری از میان رفته است .

۵ــ شرکت در نمایشات انتخاباتی و یا پارلمانی در عصر زوال و فروپاشی سرمایه داری تحت عناوینی چون "استفاده از تریبون بورژوازی" یا "انهدام انقلابی پارلمان از درون" نهایتا به تقویت توهمات پارلمانتاریستی و سردرگمی طبقه انقلابی منجر میشود.

۶ــ کلیه جنبش های ملی عرصه ای از کشمکش جناحهای مختلف امپریالیسم بوده و حمایت و یا شرکت در درگیریهای ملی به معنای شرکت در جنگهای ارتجاعی و اقدامی ضد انقلابی میباشد.

۷ــ معضلات متعدد اجتماعی نظیر ستم های جنسی و نژادی جزئی از موجودیت نظام کنونی بوده و دائما توسط آن بازتولید میگردد. ایجاد انجمنها و یا سازمانهای ویژه که پایه های واقعی این معضلات (سیستم سرمایه داری) را مورد هدف قرار نمیدهند نه تنها در خدمت حل این معضلات قرار نمیگیرد بلکه از طریق تقسیم طبقه کارگر به گروههای متفرق جنسی و نژادی، موجب تضعیف مبارزه طبقاتی میگردد.

۸ــ انقلاب اکتبر روسیه با شکست انقلاب آلمان و انزوای حکومت شوراها از یکسو و انحطاط حزب بلشویک از طریق تسلط استالینیسم و سرکوب اپوزیسیونهای چپ از سوی دیگر دچار شکست قطعی شد. پس از انحطاط حزب بلشویک و بین الملل کمونیستی، کلیه احزاب باصطلاح چپ و کمونیست در خدمت پروسه ادغام ساختارهای دولتی و اقتصادی قرار گرفته و تبدیل به چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری شدند .

۹ــ کلیه دول باصطلاح سوسیالیستی تاکنونی (چین ، کره شمالی و آلبانی ، کوبا و . . .) که از طریق جنبش های ملی و توده ای شکل گرفتند، تجلی بحران و بربریت سرمایه داری و نهادهای ضدانقلابی بوده و میباشند.

۱۰ــ حزب طبقه کارگر در هیچ دورانی نمیتواند جانشین طبقه در مبارزهٔ طبقات گردد. وظیفه حزب نه قبضه کردن قدرت سیاسی به نیابت از طبقه کارگر بلکه دخالت سازمانیافته در جنبش کارگری در مقیاسی جهانی و تعمیم آگاهی طبقاتی و بالاخره دفاع از برنامه کمونیستی تا زمان محو طبقات است .

۱۱ــ شیوه تولید سرمایه داری در ایران که بعد از رفرم ارضی تبدیل به شیوه مسلط تولیدی گشت، از همان بدو پیدایش خود بصورت سرمایه داری دولتی پدیدار شد و دولت مالک اصلی وسایل و منابع تولید سرمایه بود. این ساختار در بعد از شکست قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) و به حاکمیت رسیدن رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی تقویت شد و همانند دیگر نمونه های سرمایه داری دولتی در کشورهای پیرامونی (عراق ـ سوریه ـ الجزایر و . .) تجلی بربریت سرمایه داری در عصر احتضار آن هستند.

۱۲ــ فاهمگونی ساختارهای اقتصادی اجتماعی ایران که بصورت ناکامل بودن ارگانها و عوامل تولید، همزیستی روابط کهن در دل مناسبات سرمایه داری و وسعت صنایع کارگاهی و اقشار خرده بورژوازی تجلی یافته، یک مشخصه اساسی سرمایه داری پیرامونی است . این ویژگی نه تنها موجب جایگزینی انقلاب بورژوایی (دمکراتیک) با انقلاب سوسیالیستی نمیگردد، بلکه ضرورت حل تکالیف دمکراتیک بوسیله انقلاب پرولتری را در این دوران به ثبوت میرساند. لذا ارائه هرگونه برنامه سیاسی که منکر ضرورت انقلاب اجتماعی در ایران (بمثابه حلقه ای از انقلاب جهانی) گردد بلحاظ عینی دفاع از نظام بردگی مزدی است .

۱۳ــ پس از اولین حزب کمونیستی (برهبری سلطانزاده) در ایران، تاکنون هیچ جریان کمونیستی وجود نداشته است . کلیه احزاب و سازمانهایی که هم اکنون تحت عناوین کمونیست وکارگر فعالیت میکنند، چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری و ضدانقلاب هستند.